

## تأثیر ساختار مالیاتی بر فقر درآمدی در اقتصاد کشورهای منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA)

حمید سپهر دوست<sup>۱</sup>

دانشیار اقتصاد، دانشگاه بوعلی سینا، همدان

سید احسان حسینی دوست

استادیار اقتصاد، دانشگاه بوعلی سینا

مریم بیاتانی

کارشناس ارشد اقتصاد، دانشگاه بوعلی سینا، همدان

مرضیه رسولی

دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه بوعلی سینا، همدان

DOI: 10.22067/erd.2021.68088.1005

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

پدیده اقتصادی فقر ناشی از نابرابری درآمدی یا همان فقر درآمدی، از چالش‌های مهم کشورهای در حال توسعه است؛ به طوری که از عمده‌ترین اهداف اقتصادی این کشورها، اجرای سیاست‌های کاهش فقر و تعدیل توزیع درآمد و ثروت بین اقشار مختلف جامعه است. از جمله سیاست‌های مالی دولت، توجه به ساختار مالیاتی کارا و جهت‌دهی منابع درآمدی دولت به سمت دریافت‌های مناسب و پایدار انواع مالیات‌هاست. چنانچه کاهش نابرابری در توزیع درآمد را یکی از اهداف مهم سیاست‌گذاران اقتصادی بدانیم، اتخاذ سیاست‌های مالیاتی و تأکید بر وصول انواع مالیات‌ها به عنوان یک منبع درآمدی پایدار، مهم‌ترین ابزار تعدیل‌کننده توزیع برابرتر درآمد برای دولت محسوب می‌گردد. هدف از این پژوهش، بررسی تأثیر ساختار مالیاتی و اجزای آن بر وضعیت نابرابری درآمدی در کشورهای در حال توسعه است. برای این منظور از داده‌های اقتصادی کشورهای منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA)، طی دوره زمانی ۲۰۱۸-۲۰۰۵ و روش GLS جهت تخمین الگوی پژوهش استفاده شد. الگوی پژوهش در این مطالعه، شامل متغیر ساختار مالیاتی به تفکیک انواع درآمدهای مالیاتی، یعنی مالیات بر شرکت‌ها، مالیات بر کالاها و خدمات، مالیات بر درآمد اشخاص و سایر متغیرهای کلان اقتصادی تأثیرگذار بر شاخص توزیع درآمد شامل درآمد سرانه، آموزش، بیکاری و تورم است. نتایج حاصل از تخمین مدل و برآورد ضرایب نشان داد؛ مالیات بر کالاها و خدمات، اثر منفی و معنی‌دار بر وضعیت توزیع درآمد در کشورهای مورد مطالعه دارد؛ در حالی که وضع انواع مالیات‌های مستقیم بر درآمد که در آن ویژگی قابلیت انتقال بار مالیاتی از قشر تولیدکننده به مصرف‌کننده ضعیف‌تر است، منجر به کاهش نابرابری درآمدی و بالطبع کاهش فقر می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** فقر درآمدی، ساختار مالیاتی، کشورهای در حال توسعه، MENA، پانل دیتا.

**طبقه‌بندی JEL:** E21, H21, I24, I38

۱. نویسنده مسئول: hamidbasu1340 @ gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳

صفحات: ۲۳۸-۲۰۳

## ۱. مقدمه

در ادبیات اقتصادی، از پدیده نابرابری درآمدی به‌عنوان عامل توسعه فقر یاد شده است و در استانداردهای بین‌المللی نیز بانک جهانی، فقر را محرومیت از سطح رفاه و بهزیستی تعریف می‌کند. نابرابری به‌صورت تفاوت افراد جامعه در دستیابی به منابع اقتصادی تعریف می‌شود که می‌تواند در توزیع درآمد، ثروت، مصرف، دستمزد و پس‌انداز جامعه ظاهر شود. توزیع برابرتر درآمد همواره یکی از مهم‌ترین مسائل در اقتصاد کشورهای مختلف است و چنانچه مفهوم فقر را ناکافی بودن درآمد بیان نماییم، چالش توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت جزو مهم‌ترین موضوعات اقتصادی جوامع بوده و از شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی کشورها است که مورد توجه سیاست‌گذاران اقتصادی قرار دارد (Ragfar, 2005). در واقع رفع فقر ناشی از نابرابری درآمدی محور برنامه‌های توسعه کشورها و از اهداف برنامه‌های دولت‌ها به حساب می‌آید؛ به‌طوری‌که در حال حاضر، وجود فقر و شدت آن در جامعه نشانه عدم سلامت، ضعف عملکرد نظام اقتصادی و شکست برنامه‌های عدالت اجتماعی است و ضروری است جهت بهبود وضع افراد کم‌درآمد و زیر خط فقر سیاست‌های پولی و مالی مناسب و تأثیرگذار بر روند بهبودی توزیع درآمد اتخاذ گردند. توزیع درآمد از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد که می‌توان این عوامل را به دو دسته عوامل اقتصادی و عوامل غیراقتصادی تقسیم نمود. عوامل اقتصادی شامل رشد اقتصادی، درآمد سرانه، تورم، سیاست‌های پولی و عوامل غیراقتصادی شامل فساد و آموزش می‌شوند.

در ادبیات موضوعی اقتصاد، سه رویکرد اساسی از سیاست‌های مالی شامل سیاست مالی خنثی، سیاست مالی انبساطی و سیاست مالی انقباضی در شرایط خاص اقتصادی به‌صورت راهبردی قابل طرح هستند. سیاست مالی خنثی، معمولاً زمانی انجام می‌شود که اقتصاد از نظر دخل و خرج و حفظ توازن بودجه‌ای در حالت تعادل است. به‌طوری‌که مخارج دولتی به‌طور کامل توسط درآمدهای مالیاتی تأمین شده و نتایج عملکردی بودجه، اثر خنثی بر سطح فعالیت‌های اقتصادی دارد. سیاست مالی انبساطی شامل اتخاذ روش‌های تقویت‌کننده مخارج مصرفی و عمرانی است که معمولاً در دوران رکود و در راستای وظیفه تثبیت اقتصادی و اشتغال پایدار توسط دولت انجام می‌شود. درحالی‌که سیاست مالی انقباضی شامل اتخاذ روش‌های کنترل‌کننده عمدتاً مخارج مصرفی است که معمولاً در وضعیت رونق اقتصادی منجر به تورم، با تأکید بیشتر بر کاهش مصرف و افزایش درآمدهای دولت نظیر مالیات در جهت کاهش کسری بودجه صورت می‌پذیرد (Samadi et al., 2008). چنانچه سیاست‌های اقتصادی را به چهار دسته کلی شامل سیاست مالی، سیاست پولی، سیاست درآمدی و سیاست اقتصاد خارجی تقسیم نماییم، سیاست‌های مالی و پولی مهم‌ترین ابزار سیاست‌گذاران برای رسیدن به اهداف کلان اقتصادی از جمله رشد اقتصادی، ثبات

در سطح اشتغال و قیمت‌ها و همچنین توزیع عادلانه درآمد هستند که در شرایط خاص، بخش‌های مختلف اقتصادی را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. به‌عنوان مثال سیاست مالی انبساطی شامل اتخاذ انواع روش‌های تقویت‌کننده مخارج مصرفی و مخارج عمرانی می‌شود که می‌توان انتظار داشت با افزایش تقاضای کل، رشد تولید، اشتغال پایدار و همچنین ثبات نسبی پایدار درآمدهای مالیاتی وضعیت توزیع درآمد بهبود یافته و موجب کاهش فقر گردد (Mujazadeh Tabatabai, 1997). یکی از راه‌هایی که توزیع درآمد دستخوش تغییر می‌شود، وجود نظام متفاوت مالیاتی از جنبه مبنای مالیاتی و نرخ مالیاتی است. بر این اساس، دولت‌ها برای وصول درآمدهای مالیاتی مورد انتظار خود به نرخ‌های بالای مالیاتی متوسل می‌شوند. طبیعی است که هرچه نرخ مالیاتی بالاتر باشد، اختلال در روابط اقتصادی بیشتر شده و به همان نسبت هزینه‌های کارایی اقتصادی مرتبط با مالیات‌ها افزایش می‌یابد. از طرف دیگر، نظام مالیاتی کشورهای در حال توسعه، نسبت به رشد درآمد ناخالص داخلی دارای انعطاف لازم نیست و مالیات از جمله متغیرهایی است که دولت با استفاده از آن هم در متغیرهای کلان اقتصادی مانند رشد اقتصادی، تورم و بیکاری و هم در تخصیص منابع و توزیع درآمد اثر مطلوبی می‌گذارد (Pourzamani & Shamsi, 2009).

طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نقش تخصیصی، توزیعی و توسعه‌ای دولت به‌شدت مورد توجه قرار گرفت و مالیات‌های تصاعدی بر درآمد شخصی در راستای ایفای نقش توزیعی رواج یافتند. این روند تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت تا اینکه رکود اقتصادی اثرگذاری سیاست‌های مالیاتی را مورد تردید قرار داد. پیکتی و سائز (Piketty & Saez, 2003)، معتقدند سیاست‌های مالیاتی بعد از جنگ جهانی دوم، نابرابری را افزایش داده، اما مسئله اساسی‌تر در رابطه با مالیات‌ها و اثرات باز توزیعی آنها، اصابت اقتصادی است که متفاوت از اصابت قانونی است. سال‌های پایان جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰، سال‌هایی با رشد اقتصادی قابل توجه و رفاه همراه بود و درآمدها به‌سرعت رشد کردند. با شروع دهه ۱۹۷۰، رشد اقتصادی کند شد و شکاف درآمدی بیشتر شد. رشد درآمد خانوارها در دهک‌های میانی و پایین‌تر توزیع به‌شدت کاهش یافت، در حالی که درآمدها در دهک‌های بالا به رشد شدید خود ادامه دادند و رشد کندتر و نابرابری فزاینده از دهه ۱۹۷۰ به بعد اتفاق افتاد (Alvarado et al., 2018). اولین مدل رسمی اقتصادی در خصوص ترکیب مالیاتی به آتکینسون و استیگلitz (Atkinson & Stiglitz, 1976) مربوط می‌شود که نشان دادند توزیع درآمد عادلانه‌تر تنها از طریق مالیات بر درآمد حاصل می‌شود و لزومی به اعمال مالیات بر مصرف نیست. برخی از مطالعات نظری مخالف این تئوری را پیشنهاد داده‌اند و از همه مهم‌تر مطالعه انجام شده

توسط کریمر و همکاران (Cremer et al., 2001) است که ترکیب مالیاتی بین مالیات بر درآمد و مالیات بر مصرف را مورد توجه قرار داده و نشان می‌دهند که مزیت اصلی مالیات بر مصرف ماهیت باز توزیعی آن است. پالم (Palme, 1996)، با در نظر گرفتن دو مقطع قبل و بعد از اصلاحات مالیاتی در سال ۱۹۹۱ در سوئد و شاخص نابرابری ضریب جینی نشان می‌دهد که اصلاحات مالیاتی منجر به متعادل شدن توزیع درآمد می‌شود.

مالیات از جمله مهم‌ترین منابع درآمدی دولت‌هاست، ثبات و تداوم وصول درآمدهای مالیاتی موجب ثبات در برنامه‌ریزی دولت برای ارائه خدمات مورد نیاز کشور در زمینه‌های گوناگون می‌شود. تکیه بر درآمد مالیاتی نشانه‌ای از سلامت اقتصادی کشور است؛ به طوری که در کشورهای پیشرفته سهم این منبع تأمین مالی دولت نسبت به سایر تأمین مالی دولت بسیار چشم‌گیر است و حدود ۹۰ درصد پرداخت‌های جاری دولت از طریق مالیات‌ها تأمین می‌شود؛ در حالی که سهم مالیات در بودجه ایران طی ده سال گذشته به طور متوسط بین ۲۵ تا ۳۲ درصد بوده است و در مقطع حاضر، کشور در وضعیتی قرار دارد که به دلایل مختلف، از قبیل نیاز به ایجاد فرصت‌های شغلی مورد نیاز نسل جوان و تأمین درآمد سرانه قابل مقایسه با کشورهای مشابه در شرایط کنونی، نیازمند به رشدی سریع و مستمر است. حصول به چنین وضعیتی، ضمن آن که دشواری‌های خاص خود را دارد این نگرانی نیز وجود دارد که فراهم آوردن رشد شتابان موجب بروز نابسامانی‌هایی در توزیع درآمد گردد. در کشورهایی که دارای نظام مالیاتی قوی هستند، دولت‌ها مالیات‌های غیرمستقیم را با هدف کسب درآمد و هدف توزیع مجدد درآمدها با اجرای مالیات‌های مستقیم دنبال می‌کنند، حال آن‌که این رویکرد در کشورهای در حال توسعه عکس این حالت است به طوری که در این کشورها به دلیل مکفی نبودن اطلاعات و نبود سازوکارهای لازم در سیستم مالیاتی در اخذ مالیات مستقیم، مالیات غیرمستقیم وضع می‌شود (Amin Rashti & Rifat Milani, 2013). در این میان نقش مالیات‌ها بر میزان مصرف و در نتیجه رفاه عموم یکی از موضوعات مهم در امر تأثیرگذاری مالیات‌ها و نقش آن در میزان رفاه اجتماعی است. در راستای تعدیل نابرابری، یکی از ابزارهای دولت مالیات است. برای این که مالیات‌ها اثر لازم را بر نابرابری درآمد داشته باشند نرخ‌های مالیاتی باید به نحو مناسبی طراحی شوند.

در ارتباط با سایر متغیرهای کلان، تورم از جمله پدیده‌هایی است که می‌تواند اثرات متفاوتی بر رشد اقتصادی و چگونگی توزیع درآمد بر جای گذارد و تاکنون دیدگاه‌های متفاوتی درباره اثرات تورم در اقتصاد مطرح شده که در برخی موارد با اختلاف نظر در مورد نحوه اثرگذاری تورم بر رشد اقتصادی

وجود همراه بوده است. در یک سمت، با الهام از دیدگاه رابطه مثبت بین نرخ تورم و رشد اقتصادی، سیاست گذاران به دنبال تداوم رشد سرمایه‌گذاری و رشد همزمان سمت عرضه و تقاضا همراه با نرخ تورم پایین و مناسب هستند. در این دیدگاه منتسب به طرفداران مکتب کینز اعتقاد بر این است که در سطح پایین، تورم ناشی از اعمال سیاست‌های انبساطی و تحریک تقاضای مؤثر می‌تواند اثرات مثبت بر رشد اقتصادی به‌خصوص در دوران رکود اقتصادی داشته باشد. در سمت دیگر، مطالعات تجربی بسیاری باعث تشدید این دیدگاه شده است که افزایش مستمر در نرخ‌های تورم و در سطوح بالا منجر به کارایی اقتصادی پایین‌تری می‌شود. در این دیدگاه نرخ تورم بالا و با نوسان زیاد موجب افزایش هزینه‌های مبادله و کاهش سرمایه‌گذاری در فعالیتهای تولیدی و در نتیجه، کاهش رشد اقتصادی می‌شود. در نظریه رشد کلاسیک‌ها با تأکید بر بخش عرضه اقتصاد، رابطه بین تورم و رشد اقتصادی از طریق تأثیر نرخ دستمزدها بر سود شرکت‌ها مطرح می‌شود. همچنین اگر تغییر در قیمت‌های اسمی دستمزد به‌عنوان نماینده تورم در نظر گرفته شود و از طریق اعمال تغییر در توزیع درآمد سطح پس‌انداز نیز متأثر شود، از آنجایی که پس‌انداز نقش تعیین‌کننده‌ای در میزان سرمایه‌گذاری دارد در نتیجه با توجه به نقش مثبت سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی، رابطه تورم با رشد تولید به‌صورت منفی است (Gokal & Hanif, 2004).

به دنبال رشد اقتصادی، چگونگی توزیع درآمد نیز از جمله موضوعات مهم اقتصادی و اجتماعی است که به دلیل وجود روابط متقابل آن با سایر متغیرهای کلان اقتصادی، همواره مورد توجه سیاست‌گذاران اقتصادی قرار گرفته است. مروری بر ادبیات موضوعی آثار نابرابری درآمد نشان می‌دهد که بسته به شرایط اقتصادی کشورهای مورد بررسی، فروض، مدل‌ها و فن‌های اقتصادسنجی مورد استفاده، افزایش نابرابری درآمد می‌تواند بر متغیرهای مهم کلان اقتصادی از جمله رشد اقتصادی تأثیر مثبت و یا منفی داشته باشد. بالر (Bulir, 2001)، فرضیه غیرخطی بودن تأثیر تورم بر توزیع درآمد را با استفاده از اطلاعات ۷۵ کشور در حال توسعه و توسعه‌یافته مورد آزمون قرار داد و نتایج نشان داد کاهش تورم از سطوح بسیار بالای تورمی نابرابری درآمد را به‌طور قابل توجهی کاهش می‌دهد. با توجه به نقش و اهمیت مالیات‌ها در توزیع درآمد، مطالعه حاضر با به‌کارگیری داده‌های پانل دیتا و با استفاده از روش اقتصادسنجی پانل (GLS)، به بررسی و تجزیه و تحلیل تأثیر مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم بر نابرابری درآمدی در دوره ۲۰۱۸-۲۰۰۵ می‌پردازد. تفاوت مطالعه حاضر با مطالعات قبلی، علاوه بر به‌روز بودن داده‌های اطلاعاتی و نوع کشورهای انتخابی، در این است که عمده مطالعات در گذشته به

بررسی تأثیر کلی مالیات بر شاخص نابرابری درآمد در کشورهای خاص پرداخته‌اند؛ درحالی‌که این مطالعه سعی دارد به بررسی تأثیر ساختار مالیاتی به تفکیک اجزای مهم آن بر نابرابری درآمدی در کشورهای منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) پردازد و از این نظر دارای نوآوری است. به همین منظور، این مطالعه به صورت زیر سازمان‌دهی می‌شود: ابتدا مروری بر ادبیات نظری و تجربی موضوع خواهیم داشت. پس از آن عوامل مؤثر بر نابرابری از جمله مالیات‌ها، تورم، آموزش مطرح و سپس به بررسی مطالعات انجام شده در این زمینه و تخمین و ارزیابی مدل و تفسیر یافته‌ها پرداخته می‌شود. در نهایت نیز، نتیجه‌گیری و پیشنهادهای سیاستی ارائه خواهد شد.

## ۲. مبانی نظری پژوهش

### ۲-۱. فقر و نابرابری درآمد

مسئله فقر و فقرزدایی ناشی از نابرابری درآمدی همواره مورد توجه برنامه‌ریزان اقتصادی بوده و این ویژگی کشورهای در حال توسعه از معضلات جامعه بشری است که تاکنون نه تنها تحت کنترل درنیامده، بلکه به طور مداوم علیرغم پیشرفت‌های به دست آمده در عرصه‌های مختلف اقتصادی، شدت یافته است (Zerouki & Shahmiri Shurmasti, 2012). با توجه به ضرورت مقابله با بحران فقر، این پدیده می‌بایست از دو جنبه نظری و عملی مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. از جنبه نظری باید فقر و مؤلفه‌های آن به دقت تعریف و شناسایی گردند و از جنبه عملی باید بتوان میزان فقر در کشور یا جامعه تحت بررسی مورد اندازه‌گیری قرار گیرد (Khodadad Kashi et al., 2002). در ادبیات اقتصادی، پدیده فقر با توزیع نابرابر درآمد و یا فقر درآمدی همراه بوده است تا جایی که از توزیع نابرابر درآمد به عنوان ریشه اصلی مشکلات مرتبط با فقر یاد می‌کنند. توزیع درآمد نیز از نظر اقتصادی و از آن جهت که نرخ پس‌انداز و در نتیجه سرمایه‌گذاری و تقاضا در بازارهای مختلف و دیگر عوامل را متأثر می‌کند حائز اهمیت است، چگونگی توزیع درآمد میان طبقات و گروه‌های اجتماعی یکی از مسائل اساسی اقتصادی-اجتماعی است. نامتعادل بودن توزیع درآمد در جامعه از جمله مشکلاتی است که در کوتاه‌مدت اگرچه که ممکن است نمودی عینی در مسائل روزمره کشور نداشته باشد ولی تداوم آن در بلندمدت علاوه بر ایجاد فقر گسترده می‌تواند تنش‌های سیاسی ایجاد کرده و منجر به بروز بحران‌ها و به خطر افتادن جدی امنیت سرمایه‌ها و ثروت‌های متراکم شود. مهم‌ترین نقش سیاست مالیاتی به عنوان ابزار توزیع مجدد، باید تأمین مالی مؤثر مخارج خاص فقرا و دیگر مخارج اسمی دولت و اجتناب از ایجاد عدالت افقی باشد.

توزیع مجدد درآمد از طریق اعمال سیاست‌های مالیاتی، پرداخت‌های انتقالی دولت و هزینه‌های اجتماعی قابل دسترسی است. همچنین، دولت در کشورهای فقیر درآمد کمتری از مالیات بر درآمد اشخاص کسب می‌کند و هنوز این چالش وجود دارد که ترجیحات توزیعی باید به‌طور سامانمند در بین کشورهای فقیرتر ضعیف‌تر دنبال شود. کشورهای فقیرتر به‌طور متوسط دو سوم یا کمتر نسبت به کشورهای ثروتمند درآمد مالیاتی به‌صورت نسبی از تولید ناخالص داخلی کسب می‌کنند. درحالی‌که نیاز بیشتری به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی و آموزش و بهداشت در این کشورها وجود دارد. اگر توزیع درآمد در جامعه نابرابر باشد، قشرهای متوسط و پایین درآمدی که نسبت بالایی از جمعیت کشور را نیز تشکیل می‌دهند، سهم کمتری از درآمد را به خود اختصاص خواهند داد و این موضوع سبب نارضایتی قشر وسیعی از جمعیت خواهد شد؛ بنابراین نابرابری بالاتر درآمد معمولاً دلالت بر بی‌ثباتی بیشتر اجتماعی - سیاسی و بنابراین تعارض‌ها و تنش‌های وسیع‌تر خواهد داشت. با ایجاد و گسترش اعتراضات و شورش‌های عمومی، بسیاری از استعدادها و امکانات جامعه از بین رفته و یا تعطیل می‌گردد و از طرفی امنیت و ثبات اجتماعی را که از پیش شرط‌های لازم و ضروری سرمایه‌گذاری است، از بین می‌برد و موجب نا اطمینانی هر چه بیشتر در حقوق مالکیت شده و بنابراین رشد اقتصادی را به‌طور منفی تحت تأثیر قرار می‌دهد (Alesina & Perotti, 1996). برخی دیگر از اقتصاددانان استدلال می‌کنند که نابرابری بیشتر درآمد موجب انگیزش افراد با سطوح درآمدی پایین می‌شود تا سخت‌تر کار کرده و درآمد بالاتری کسب کنند (Boushey & Price, 2014). با افزایش بهره‌وری نیروی کار، بر اساس بهره‌وری نهایی، با فرض ثابت بودن سطح عمومی قیمت‌ها، دستمزد واقعی و در نتیجه درآمد افراد افزایش می‌یابد (Mousavi Jahromi, 2009). هزینه‌های دولت به دلایل مختلفی مانند روش تأمین مالی هزینه‌های دولتی، ترکیب هزینه‌های دولتی و توزیع این هزینه‌ها بین بخش‌ها آثار مساعد یا نامساعدی بر توزیع درآمد داشته باشد. هزینه‌های دولت از طریق افزایش ظرفیت درآمدی اشخاص و خانوارها می‌تواند به کاهش نابرابری کمک کند (Abu Nuri & Khoshkar, 1997). انتظار می‌رود که مخارج دولت منجر به کاهش نابرابری گردد؛ به‌طوری‌که در راستای نظریه کینزین‌ها، نقش مؤثر دولت و افزایش هزینه‌های جاری و عمرانی منجر به افزایش درآمد ملی، افزایش درآمد سرانه و بهبود توزیع درآمد می‌شود، اما اگر تغییر نسبت در ترکیب انواع هزینه‌های جاری - مصرفی و سرمایه‌ای دولت به نفع هزینه‌های جاری - مصرفی از نوع غیر مولد تمام شود و در آینده اقتصاد با کسری بودجه اداری و نه اقتصادی مواجه شود، این امر می‌تواند نتیجه عکس داده و هزینه‌های دولت نه تنها موجب بهبود نشود، بلکه باعث بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد در کشور گردد. دستیابی به توزیع

عدالانه درآمد مستلزم استفاده صحیح از ابزارهای اقتصادی هدفمند است و اتخاذ سیاست‌های مالی از طریق تغییر در مخارج دولت و مالیات‌ها می‌تواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر سطح فعالیت‌های اقتصادی، تسریع رشد اقتصادی، کمک به حفظ ثبات اقتصادی و همچنین وضعیت توزیع درآمد بگذارد؛ اما چنانچه اتخاذ سیاست مالی بدون توجه به آثار آن صورت پذیرد نتایج معکوس به بار آورده و اثرات مخربی نظیر رشد نقدینگی، تورم، کسری بودجه و توزیع درآمد نامناسب برجای می‌گذارد (Samti et al., 2003).

## ۲-۲. ساختار مالیاتی و نابرابری درآمد

مالیات، مهم‌ترین ابزار اقتصادی کشورها برای تأمین مالی هزینه‌ها است که به دو دسته مستقیم (مالیات بر درآمد شخصی، مالیات بر درآمد شرکت‌ها و سایر انواع مالیات بر درآمد و سرمایه) و غیرمستقیم (مالیات بر ارزش افزوده، مالیات غیرمستقیم و مالیات بر مصرف و سایر مالیات‌هایی که بر تولیدات و محصولات) تقسیم می‌شوند. مالیات عمدتاً از اهداف درآمدی، توزیعی، تخصیصی و تثبیتی برخوردار است. هدف کسب درآمدی از مهم‌ترین اهداف و وظایف مالیات محسوب می‌شود و منبع اصلی درآمد دولت برای تأمین هزینه‌های مربوط تلقی می‌شود. هدف دیگر مالیات توزیعی است، زیرا در صورت کارآمد بودن نظام مالیاتی و شناسایی دقیق ظرفیت‌های مالیاتی و با فرض ثبات سایر شرایط (شفافیت قوانین، عدم فرار مالیاتی و امثال آن) از صاحبان درآمدها و ثروت‌های بالا مالیات اخذ می‌شود و برای حمایت از اقشار کم‌درآمد و فقرا هزینه می‌شود که این امر می‌تواند زمینه توزیع مجدد درآمدها و ثروت را نیز فراهم کند. همچنین، مالیات دارای نقش تثبیتی و تخصیصی است و زمانی که دولت با وضع مالیات باعث سوق دادن منابع به جهت خاصی می‌شود در واقع به ملاحظات تخصیصی توجه کرده و زمانی که مالیات برای کاهش تورم یا رکود به کار می‌رود نقش تثبیتی دارد (Dadgar, 2010). ساختار مالیاتی در اقتصاد از عوامل مؤثر بر توزیع درآمد است. اثر مالیات بر توزیع درآمد به نوع سیستم مالیاتی اتخاذ شده در اقتصاد از لحاظ مستقیم و غیرمستقیم بودن مالیات‌ها بستگی دارد. به‌طور کلی، مالیات‌های مستقیم اجازه باز توزیع بیشتری را می‌دهد چون طرح مالیات‌های تصاعدی در مالیات‌های غیرمستقیم غیرعملی است (Musgrave & Thin, 1948)؛ بنابراین، مالیات‌های مستقیم که بیشتر برای رأی‌دهندگان قابل مشاهده هستند تمایل به فزونی دارند. این معمولاً منجر به افزایش در نرخ‌های مالیات بر درآمد شخصی بالا خواهد شد. درحالی‌که سیاست‌گذاران نمی‌توانند به‌طور مستقیم بار مالیاتی را تعدیل کنند، اما می‌توانند عناصر قانونی سیستم مالیاتی را اصلاح کنند که در نهایت نرخ‌های مالیاتی متوسط و نهایی تعیین می‌شوند (Torres et al., 2012). مالیات بر درآمد از مهم‌ترین ابزارهای دولت برای اصلاح باز توزیع درآمد است و



برای این که اثر موردنظر را داشته باشد نرخ‌های مالیات باید به نحو مناسبی طراحی شده باشند. از مباحث اقتصادی که نظر بسیاری از اقتصاددانان و دولتمردان را به خود معطوف کرده است، توزیع مجدد درآمد و عوامل مؤثر بر آن است و دولت‌ها نیز موظف هستند که در نیل به عدالت اجتماعی و فراهم نمودن اسباب توزیع درآمد، در جهت کسب حداکثر رفاه اجتماعی تلاش کنند. از سوی دیگر وجود اختلافات درآمدی، توجه اقتصاددانان را به سیاست‌های مالی و سیاست‌های مالیاتی تصاعدی به‌عنوان ابزار توزیع مجدد در کوتاه‌مدت و بلندمدت تشدید کرده است. در کشورهای درحال توسعه، فقرا به‌ندرت مالیات بر درآمد می‌پردازند و مخارج آموزشی و بهداشتی و دیگر حساب‌های پرداخت انتقالی، سهم بزرگی از بودجه را شامل می‌شود. برخی از اقتصاددانان معتقدند که طرف مخارج بودجه باید به‌عنوان ابزار مقدماتی توزیع در نظر گرفته شود (Tanzi & Schuknecht, 1997). مهم‌ترین نقش سیاست مالیاتی به‌عنوان ابزار توزیع مجدد، باید تأمین مالی مؤثر مخارج خاص فقرا و دیگر مخارج اسمی دولت و اجتناب از ایجاد عدالت افقی باشد. توزیع مجدد درآمد از طریق اعمال سیاست‌های مالیاتی، پرداخت‌های انتقالی دولت و هزینه‌های اجتماعی قابل دسترسی است که در قسمت زیر به بررسی اجمالی هر یک از آن‌ها می‌پردازیم، توزیع مجدد درآمد از طریق پرداخت‌های انتقالی دولت مانند سیستم آموزش و پژوهش و بهداشت قابل حصول است. هرچند اعمال سیاست‌های مالیاتی و پرداخت‌های انتقالی دولت نسبت به ارائه کالاها و خدمات عمومی اثرات سریع‌تری بر توزیع درآمد دارد.

کلاسیک‌ها به دخالت حداقلی دولت و دریافت‌های حداقلی مالیات برای رفع نیازهای عمومی جامعه و انجام وظایف عمومی دولت نظیر دفاع ملی و حفظ امنیت عمومی اعتقاد داشتند. درحالی که کینزین‌ها به موارد فوق، تقویت طرف تقاضای مصرفی در اقتصاد، ارتقاء سطح کمی و کیفی رفاه اجتماعی و افزایش وظایف دولت در حوزه‌های مختلف را افزودند. واضح است که سیاست‌های توزیع درآمد برای کینزین‌ها اهمیت بیشتری نسبت به کلاسیک‌ها داشته است و برای سنجش بهبود توزیع درآمد بایستی از معیارها و شاخص‌هایی استفاده کرد که نقش نهاد دولت را از ناحیه تخصیص و توزیع درآمدهای مالیاتی به‌وضوح نشان دهد (Rangriz & Khorshidi, 2002). اقتصاددانان کینزی معتقدند که دولت باید از طریق سیاست‌های پولی و مالی مناسب، جهت رسیدن به اشتغال کامل، ثبات قیمت‌ها و رشد اقتصادی، فعالانه دخالت نماید و از طریق افزایش مخارج و یا کاهش مالیات‌ها برای مواجه شدن با رکود و بحران اقدام نماید؛ به‌طوری که این اقدامات به همراه افزایش عرضه پول و کاهش نرخ بهره باعث افزایش مخارج مصرفی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌گردد. نظریه رشد کینزی بیان می‌کند که در کوتاه‌مدت

عوامل تأثیرگذار با تغییراتی در انتظارات نیروی کار، قیمت سایر عوامل تولید و سیاست‌های پولی، مالی منجر به تغییر نرخ تورم و سطح تولید می‌شوند. این عوامل باعث می‌شوند که اقتصاد از حالت پایدار جدا شود و همچنین تعدیل‌های پویا باعث بازگشت اقتصاد به حالت پایدار می‌شوند. در این فرآیند، تورم و رشد اقتصادی در ابتدا دارای تأثیر مثبت و در بخش انتهایی مسیر تعدیل، دارای رابطه منفی هستند (Beheshti, 2014).

ماسگریو (۱۹۵۹) در مفاد نظریه خود تحت عنوان کالاهای استحقاقی با تأکید بر نقش دولت در استفاده از ابزارهای مالیات و یارانه در مقوله توزیع درآمد، مجموعه‌ای از کالاها و خدمات را که افراد خانوارها باید مصرف کنند حتی در صورت عدم کسب درآمد معرفی می‌کند تا بر اساس شرایط هر کشور توسط دولت تهیه و به‌طور رایگان بین طبقات مختلف درآمدی توزیع گردد (Dadgar, 2010). به دیگر معنا، ماسگریو نظریه کالاهای استحقاقی خود را مبتنی بر یک دیدگاه رفاه اجتماعی بیان کرد که در سال‌های بعد از ارائه این نظریه انواع شاخص‌های رفاه اجتماعی و توسعه‌ای همچون شاخص توسعه انسانی (HDI)، توسعه شخصی (PD) و غیره از جانب نهادهای بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل متحد برای آن ارائه شد. نظریه کالاهای استحقاقی ماسگریو تنها نظریه‌ای است که به‌طور صریح از نقش درآمدهای مالیاتی در بهبود توزیع درآمد و به تعبیر او رفاه اجتماعی سخن می‌گوید. از منظر دیگری، ارتباط مالیات با توزیع درآمد، نسبت مستقیم با انتقال بار مالیاتی دارد. بسیاری از پرداخت‌کنندگان اولیه مالیات، بار واقعی مالیات را انتقال می‌دهند و در نهایت، فردی بار پولی مالیات‌ها را تحمل می‌کند که شاید مدنظر قانون‌گذار نیست. این مسئله سیاست مالیاتی توزیع درآمد را مختل می‌کند. مالیات بر سرمایه بایستی در یک چارچوب عمومی تجزیه و تحلیل شود و اثرات جانبی این مالیات بر دیگر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نیز دیگر انواع مالیات‌ها مورد توجه قرار گیرد. به عقیده او در یک اقتصاد باز با دو بخش کاملاً رقابتی و تحرک کامل عوامل تولید، وضع مالیات بر سرمایه در یک بخش موجب می‌شود سرمایه از بخشی که مالیات بر آن وضع شده است به بخش دیگر منتقل شود که این منجر به تخصیص مجدد نیروی کار میان دو بخش و بنابراین تغییر در قیمت عوامل تولید و محصولات می‌شود. در این رابطه، هاربرگر بر اساس انعطاف‌پذیری‌های معمول در اقتصاد آمریکا دریافت که سرمایه به‌طور کامل بار مالیاتی شرکت‌ها را متحمل می‌شود (Harberger, 1962).

باوجود آنکه ادبیات نسبتاً گسترده‌ای در ارتباط تعلق مالیاتی وجود دارد، مطالعات تجربی در این حوزه محدود بوده و اکثر آن‌ها به اثرات توزیعی مالیات‌های مختلف در غیاب سایر مالیات‌ها (در مدل) پرداختند. درحالی‌که نیاز بیشتری به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی و آموزش و بهداشت در این کشورها

وجود دارد؛ بنابراین، یک واکنش طبیعی به تفاوت‌های مربوط به پیش‌بینی سیاست‌ها در کشورهای در حال توسعه به این نتیجه منتهی می‌شود که این سیاست‌ها در کشورهای در حال توسعه باید تغییر کند. در این راستا نیوبری و استرن (Newbery & Stern, 1978) پیش‌بینی‌های استاندارد را برای الگوهای بهینه مالیات به‌عنوان ساختار مالیات بهینه برای کشورهای در حال توسعه مطرح کردند. در راستای اتخاذ سیاست‌های متناسب مالی، هدف اولیه مالیات، انتقال منابع از یک گروه به یک گروه دیگر است که برای رسیدن به اهداف خاص توسعه اقتصادی طراحی می‌شود. انواع مالیات از نظر اثرگذاری بر اقتصاد کلان کشور تفاوت‌های خاصی با هم دارند؛ مثلاً یک نوع مالیات می‌تواند درآمد زیادی برای دولت ایجاد کند اما تأثیر چندانی بر متغیرهای اقتصادی نداشته باشد. همچنین، ممکن است یک نوع مالیات به بهبود توزیع درآمد کمک کند و به عبارتی، در جهت کاهش فاصله طبقاتی مؤثر باشد اما از جنبه‌های دیگر عملکرد خوبی نداشته باشد؛ از این‌رو، در انتخاب نوع مالیات لازم است اثرات توزیعی، تخصیصی آن بررسی شود و با توجه به آثار مختلف هر نوع مالیات و هدف‌هایی که دولت دارد، روش اخذ مالیات اتخاذ گردد (Pourmoghim, 2004). آنچه مسلم است نظرات مختلفی در ارجحیت مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم وجود دارد. از آنجایی که مالیات‌های غیرمستقیم به دلیل عدم توانایی در شناسایی درآمدهای واقعی بر بازارها وضع می‌شوند، با اهداف عدالت اقتصادی مغایرت دارند، لذا با وضع مالیات‌های مستقیم اهداف توزیع مناسب درآمدها دنبال می‌شود. از طرفی اخذ مالیات‌های مستقیم به دلیل مشکلات فراوان در مراحل تشخیص و وصول دشوارتر است و به دنبال آن مقادیر زیادی فرار مالیاتی صورت می‌گیرد.

### ۲-۳. رشد و نابرابری درآمد

رشد و نابرابری درآمدی از طریق عامل پس‌انداز و سرمایه‌فیزیکی با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. طبق نظریه عمومی کینز، میل نهایی به مصرف در بین افراد کم‌درآمد بیش از افراد با درآمد بالا است، لذا چون تمایل به پس‌انداز میان قشر غنی و مرفه جامعه بیشتر است، هر چه نابرابری درآمدی در یک کشور بالاتر باشد، پس‌انداز و بنابراین سرمایه‌گذاری فیزیکی و انسانی بیشتری در کشور صورت می‌گیرد و متعاقب آن رشد اقتصادی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین در این مفهوم، نابرابری توزیع درآمد شرط لازم، برای افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بنابراین رشد اقتصادی است (Kaldor, 1956؛ Galor, 2000). اگرچه در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، مازاد سرمایه شکل گرفته به‌وسیله طبقه ثروتمند جامعه، عمدتاً صرف واردات و مصرف کالاهای لوکس و یا خروج به‌صورت سرمایه‌گذاری در سایر کشورها شده و امکان رشد پس‌انداز را سلب می‌نماید. همچنین به دلیل عدم وجود نظام‌های نظارتی و مالیاتی، بخش

عمده‌ای از سرمایه‌های شکل گرفته توسط طبقه مرفه، ممکن است صرف سفته‌بازی در بخش‌های غیرمولد و حتی ورود این سرمایه‌ها به اقتصاد زیرزمینی شود.

منحنی کوزنتس اولین بار برای بیان رابطه میان درآمد سرانه و نابرابری درآمد توسط کوزنتس (Kuzentes, 1995) مطرح شد. بر اساس این تئوری با افزایش درآمد سرانه در سطوح پایین، نابرابری شدت می‌گیرد و با گذشت از یک درآمد سرانه معین نابرابری اقتصادی بهبود می‌یابد. کوزنتس در مورد تأثیر رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه بر نابرابری درآمدی است. در این نظریه که به "U وارون" شهرت دارد، عنوان می‌شود که در مراحل ابتدایی رشد اقتصادی، نابرابری درآمدی افزایش می‌یابد و سپس هم‌تراز شده و در نهایت با افزایش بیشتر رشد اقتصادی، نابرابری درآمدی کاهش می‌یابد. در مورد فرضیه کوزنتس آزمون‌های زیادی به انجام رسیده است که گروهی به حمایت از این فرضیه پرداختند و گروهی نیز این فرضیه را رد نمودند. در نهایت می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری نمود که فرضیه کوزنتس برای کشورهای توسعه‌یافته مورد تأیید قرار گرفته است ولی برای کشورهای درحال توسعه این فرضیه مورد تأیید قرار نگرفته است و نمی‌توان آن را به‌عنوان یک قانون در نظر گرفت (Acemoglu & Robinson, 2002). به‌طور کلی رابطه رشد و نابرابری این‌گونه مطرح می‌شود که با افزایش بهره‌وری نیروی کار، براساس بهره‌وری نهایی، با فرض ثابت بودن سطح عمومی قیمت‌ها، دستمزد واقعی و در نتیجه درآمد افراد افزایش می‌یابد و توزیع درآمد برابرتر می‌گردد (Mousavi Jahromi, 2009).

#### ۲-۴. آموزش و نابرابری درآمد

توزیع درآمد به متوسط سطح تحصیل جمعیت و پراکندگی آن مرتبط است. نابرابری درآمدی زمانی که نابرابری آموزشی افزایش یابد، افزایش خواهد یافت. افزایش در نابرابری آموزشی، زمانی که سایر متغیرها ثابت نگه داشته شوند، به‌طور کاملاً واضحی به نابرابری درآمدی بیشتری منجر خواهد شد. به‌عنوان مثال، می‌توانیم اقتصادی را در نظر بگیریم که دستیابی به آموزش را بهبود می‌بخشد. افزایش دستیابی به امکانات آموزشی ممکن است این فرصت را برای مردمی که توانایی بالایی دارند فراهم آورد تا درآمدهای بالاتری را نسبت به مردمی که توانایی پایینی دارند به‌دست بیاورند، حتی زمانی که همه آن‌ها سطح یکسانی از آموزش را دارند (DeGregorio & Kim, 2000). در این مورد، زمانی که آموزش توسعه و گسترش می‌یابد توزیع درآمد نابرابرتر خواهد شد. این موضوع ممکن است در اقتصادهایی که سطح پایینی از آموزش را دارند، با اهمیت باشد. با این وجود، هرچه مردم بیشتری آموزش دریافت کنند، نرخ بازدهی آموزش و در نتیجه نابرابری درآمدی کاهش خواهد یافت. بسیاری از اندیشمندان اقتصادی آموزش را

نوعی سرمایه‌گذاری می‌دانند و از نظر آن‌ها، آموزش مانند انواع دیگر سرمایه‌گذاری در سرمایه می‌تواند به توسعه اقتصادی کمک کند و همانند سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی، درآمد گروه‌های فقیر را افزایش می‌دهد؛ اما از آنجا که طبقات پردرآمد جامعه نیز از آموزش بهره‌مند می‌شوند (بلکه در سطحی بالاتر و گسترده‌تر نسبت به کم‌درآمدها)، این موضوع که آیا آموزش و هزینه‌های مصرف‌شده در این بخش، به توزیع درآمد متعادل‌تر نیز منجر می‌شود یا نه، مورد سؤال بوده و پژوهش‌هایی در این زمینه انجام شده که حاوی نتایج متضادی است (Mehrabani, 2008).

## ۲-۵. اشتغال و نابرابری درآمد

بیکاری یکی از مهم‌ترین مشکلات اساسی در اقتصاد کشورهاست. یافتن راه‌حل برای کم کردن نرخ بیکاری از مهم‌ترین استراتژی‌های برنامه‌ریزان اقتصادی است. در این خصوص رشد اقتصادی به‌عنوان یکی از راه‌کارهای کاهش بیکاری بسیار مورد توجه قرار گرفته و در ادبیات اقتصادی، قانونی تحت عنوان قانون اوکان معرفی شده است. این قانون رابطه منفی بین نرخ بیکاری و رشد اقتصادی را تبیین می‌کند. به‌عبارت دیگر بر اساس یافته‌های اوکان، یک درصد افزایش در رشد اقتصادی باعث کاهش ۳ درصدی در نرخ بیکاری می‌شود. در بررسی تأثیر اشتغال بر پراکندگی درآمدها یک نکته شایان‌ذکر است که در هر اقتصاد و هر سطح از توسعه‌یافتگی، افزایش بیکاری یا اشتغال ناقص از طریق افزایش شمار کم‌درآمدها به تشدید نابرابری درآمد و کاهش استاندارد زندگی کمک می‌کند. این نکته که وقوع آن در کشورهای مختلف در مراحل رکود و بحران اقتصادی مشاهده شده است طی مراحل مختلف توسعه اقتصادی تأثیر خود را نشان داده است و بیکاری و اشتغال ناقص به‌صورت یکی از ویژگی‌های اصلی مشکل فقر ناشی از نابرابری درآمدی نمایان شده است. اشتغال کامل به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن همه عوامل تولید، امکان شرکت در فرایند تولید را دارند و هیچ نهاده‌ای ناخواسته، بلااستفاده یا غیرمولد نمانده باشد.

اشتغال کامل نیروی کار از زیرمجموعه‌های وضعیت اشتغال کامل است. البته اشتغال کامل نیروی کار به معنای صفر بودن نرخ بیکاری نیست. برخی افراد حاضر به کار نیستند (بیکاری داوطلبانه) و برخی دیگر نیز در حال جابه‌جایی از کاری به کار دیگر (بیکاری اصطلاحی) هستند. معمولاً در جوامع امروزی، مشکل بیکاری وجود دارد و به دلیل آثار سوء اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن، دولت‌ها برای مقابله با این مشکل و مهار آن تلاش می‌کنند. البته وظیفه دولت در رفع مشکل بیکاری به معنای این نیست که به بیکاران کار دهد و مستقیماً در بخش دولتی اشتغال ایجاد کند، بلکه با مدیریت خود، زمینه‌های کاهش بیکاری و ایجاد اشتغال را فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال با اصلاح نظام آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها و

توانمندسازی مهارتی و فنی و حرفه‌ای افراد یا با ایجاد مراکز شغل‌یابی، کاهش هزینه‌های جستجوی کار، ایجاد رونق اقتصادی، فرصت اشتغال و امکان جذب در بازار کار را افزایش می‌دهد. در کشورهای درحال توسعه، عوامل مهمی به وضعیت‌های میانی بین اشتغال کامل و بیکاری کامل منجر می‌شود. افزایش بیکاری، همچنین می‌تواند ناشی از تأثیر آموزش و پرورش باشد. تمایل به استقلال اقتصادی و توسعه، خیلی از کشورها را تحریک کرده که منابع زیادی را متوجه آموزش و پرورش حرفه‌ای کنند.

## ۲-۶. تورم و نابرابری درآمد

افزایش سطح عمومی قیمت‌ها یا تورم از مسائل اساسی اقتصاد در کشورهای درحال توسعه است به خصوص وقتی به دلیل نوسانات و بروز بی‌ثباتی با انتظارات تورمی همراه شده و سرمایه‌گذاری مولد را مخاطره‌آمیز می‌سازد... نرخ تورم بالا همراه با نوسانات زیاد اثرات نامطلوبی بر فرآیند رشد و توسعه اقتصادی و همچنین عدالت اجتماعی می‌تواند داشته باشد. مطالعات مشابهی برای تعدادی از کشورهای توسعه‌یافته توسط باس (Buse, 1982)، ویل (Weil, 1992) و یوشینو (Yoshino, 1993) انجام شده است که همگی بر وجود یک رابطه منفی بین تورم و برابری درآمد، به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه تأکید دارند. نرخ تورم بالا و پیش‌بینی نشده، اثرات قابل توجهی بر تصمیمات بنگاه‌های تولیدی و مالی می‌گذارد تحت شرایط تورمی، بسیاری از مدیران و عاملین اقتصادی به دنبال دستیابی به فرصت‌ها، رانت‌ها و امکانات سودآوری هستند که تورم ایجاد کرده و بدین لحاظ مدیریت در فرآیند تولید و توزیع، کارایی اقتصادی و بالا بردن تدریجی بهره‌وری نیروی کار در اولویت قرار نمی‌گیرد. سودآوری سرمایه به خاطر وجود شرایط تورمی بر رفتار اقتصادی عاملین و نحوه تخصیص بین زمانی منابع اثرات نامطلوبی دارد؛ بنابراین بجای تخصیص منابع به فعالیت‌های اشتغال‌زا که می‌تواند نقش مهمی در توزیع درآمد ایفا کند منابع به سمت فعالیت‌هایی متمرکز می‌گردد که فقط سودهای کلانی را نصیب افراد خاص می‌کند و این خود عاملی است که باعث بدتر شدن توزیع درآمد می‌شود.

در دیدگاه نظری، بررسی رابطه دقیق و فراگیر بین تورم و رشد اقتصادی با توجه به شرایط متفاوت اقتصادهای تجربی، به یک مسئله جدی تبدیل شده است. اقتصاددانان طرفدار مکتب کینز معتقدند که در سطح پایین، تورم ناشی از اعمال سیاست‌های انبساطی و تحریک تقاضای مؤثر می‌تواند اثرات مثبت بر رشد اقتصادی به‌خصوص در دوران رکود اقتصادی داشته باشد. همچنین توبین (۱۹۶۵) معتقد است از آنجا که تورم هزینه فرصت نگهداری پول را افزایش می‌دهد، بنابراین با افزایش آن انباشت سرمایه و رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. این در حالی است که مطالعات تجربی در سال‌های اخیر نشان داده که تورم ناشی

از فشار تقاضا و کمبود عرضه در سطوح بالا به خصوص در دوران رکود تورمی الزاماً نه تنها مسبب رشد نیست، بلکه به گسترش فقر بیشتر و ایجاد بیکاری به رشد صدمه نخواهد زد و عاملی در جهت بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد به شمار می‌رود. در این رابطه اوکان (Okun, 1971) معتقد است تورم بالا با نااطمینانی تورم همراه است و نااطمینانی در میزان تورم در آینده، منجر به انحراف تصمیمات مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در زمینه پس‌انداز، مصرف و سرمایه‌گذاری می‌شود که اثرات نامناسبی بر کار آیی تخصیص منابع و سطح فعالیت واقعی اقتصاد خواهد گذاشت. در شرایط تورمی افراد حقوق‌بگیر، دستمزدشان متناسب با نرخ تورم افزایش نمی‌یابد در نتیجه دستمزد واقعی کاهش می‌یابد. از طرف دیگر افرادی که دارای سرمایه فیزیکی هستند به واسطه نرخ تورم به طور مرتب به ارزش دارائی‌هایشان اضافه می‌گردد. این امر در واقع به نوعی انتقال دارائی از افراد حقوق‌بگیر (و یا افراد دارای دستمزد مشخص) به افراد دارای سرمایه فیزیکی بشمار می‌رود. در نتیجه تورم می‌تواند به افزایش شکاف درآمدی و بدتر شدن توزیع درآمد منجر گردد. بدین ترتیب در سیاست‌های توزیعی دولت، کاهش نرخ تورم به عنوان یک سیاست اصلی بایستی مورد توجه قرار بگیرد. یکی از سیاست‌های جبرانی دولت پرداخت یارانه است که در یک دید کلی در سطح کلان اهداف افزایش تولید، تنظیم بازار و توزیع مجدد درآمدها را تعقیب می‌کند و می‌تواند در راستای تأمین اهداف سیاسی و اجتماعی نیز مؤثر واقع گردد یارانه در جهت حمایت از مصرف‌کننده جنبه توزیع مجدد درآمد داشته و صرف نظر از دلایل خاص سیاسی از لحاظ اقتصادی به عنوان عامل مهمی در تعدیل درآمد جامعه نقش دارد و می‌توان از آن در جهت کاهش فاصله طبقاتی نیز استفاده نمود. هزینه‌های دولت نیز یکی دیگر از سیاست‌های جبرانی است که به دلایل مختلفی مانند روش تأمین مالی هزینه‌های دولتی، ترکیب آن‌ها و توزیع این مخارج بین بخش‌ها آثار مساعد یا نامساعدی بر توزیع درآمد داشته باشد، اما باور اصلی بر آن است که در جهت کاهش نابرابری باشد.

### ۳. پیشینه تحقیق

در بین مطالعات داخلی و در رابطه با تأثیر ساختار مالیاتی بر نابرابری درآمدی، عبدالله میلانی و همکاران (Abdullah Milani et al., 2017)، تأثیر ساختار تصاعدی مالیات بر درآمد بر نابرابری درآمد در ۳۰ استان کشور را با استفاده از روش داده‌های تابلویی پویا (GMM) طی سال‌های 2005-2013 ارزیابی نمودند. با در نظر گرفتن نرخ متوسط مالیات بر درآمد هر یک از دهک‌های درآمدی به همراه سهم ارزش افزوده بخش‌های صنعت و خدمات، نرخ رشد اقتصادی و مربع نرخ رشد اقتصادی و شاخص ضریب جینی

دریافتند ساختار مالیات بر درآمد در ایران تصاعدی است اما نتوانسته است موجب کاهش نابرابری درآمد شود. مهرآرا و اصفهانی (Mehrra & Isfahani, 2015)، رابطه بین توزیع درآمد و ساختار مالیاتی را در کشورهای منتخب مورد بررسی قرار دادند. متغیرهای مورد استفاده شامل ضریب جینی به عنوان متغیر وابسته، سهم مالیات بر درآمد شخصی سهم مالیات بر شرکت‌ها، مالیات بر مجموع درآمد و سهم مالیات بر کالاها و خدمات از کل درآمدهای مالیاتی است. نتایج حاکی از تأیید فرضیه کوزنتس در کشورهای منتخب است و اینکه با افزایش سهم مالیات بر درآمد شخصی و سهم مالیات بر شرکت‌ها از کل درآمدهای مالیاتی، ضریب جینی کاهش خواهد یافت و توزیع درآمد بهبود خواهد یافت. رضاقلی زاده و آقایی (Rezaghilizadeh & Aghaei, 2015)، به بررسی تأثیر مالیات‌های مستقیم بر توزیع درآمد در ایران با استفاده از روش خود رگرسیون برداری با وقفه گسترده (ARDL) در دوره (2012-1978) پرداختند. نتایج بیانگر این است که مالیات بر درآمد و ثروت اثرات معناداری بر کاهش نابرابری داشته است، اما مالیات بر شرکت‌ها اثرات معناداری بر کاهش نابرابری نداشته است.

امین رشتی و رفعت میلانی (Amin Rashti & Rifat Milani, 2010)، اثر سهم مالیات بر ارزش افزوده از مالیات را بر ضریب جینی در ده کشور با درآمد بالا و ده کشور با درآمد پایین طی سال‌های 2000 تا 2005 بررسی کردند. طبق نتایج در کشورهای کم درآمد با افزایش سهم مالیات بر ارزش افزوده از مالیات ضریب جینی افزایش می‌یابد؛ در حالی که در کشورهای پر درآمد افزایش سهم مالیات بر ارزش افزوده از مالیات موجب کاهش نابرابری درآمد می‌شود. آذربایجانی، مرادپور و نجفی (Azerbaijani, Moradpour & Najafi, 2011)، به بررسی اثر سیاست‌های مالیاتی بر نابرابری و رشد اقتصادی با استفاده از آمارهای سری زمانی سال‌های 1975-2005 بر اساس آزمون OLS پرداختند. نتایج نشان داد که نرخ رشد مالیات با ضریب جینی و رشد اقتصادی رابطه منفی دارد، به عبارت دیگر افزایش میزان مالیات باعث کند شدن میزان رشد اقتصادی شده است. سیفی پور و رضایی (Seifipour and Rezaei, 2011)، به بررسی اثر سیستم مالیاتی بر توزیع درآمد پرداختند. به علاوه همراه با تحلیل اثر مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم، تأثیر عواملی همچون نرخ بیکاری و حداقل دستمزد را نیز مورد بررسی قرار دادند. نتایج حاکی از آن است که با افزایش مالیات‌های مستقیم و سطح حداقل دستمزد و کاهش مالیات‌های غیرمستقیم و نرخ بیکاری، توزیع درآمد بهبود می‌یابد. همچنین، کمالی و شفیعی (Kamali & Shafiee, 2011)، با استفاده از روش هم‌جمعی حداکثر درستمایی جوهانسون - جوسلیوس به بررسی اثر مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم، نرخ بیکاری و حداقل دستمزد برای سال‌های 1974-2009 پرداختند. نتایج تحقیق ایشان حاکی از آن است که با افزایش



مالیات‌های مستقیم و سطح حداقل دستمزد، کاهش مالیات‌های غیرمستقیم و نرخ بیکاری، توزیع درآمد بهبود می‌یابد.

در بین مطالعات خارجی و در رابطه با تأثیر ساختار مالیاتی بر نابرابری درآمدی، الاوویوتانکی و همکاران (Alavuotunki et al., 2019)، با به‌کارگیری مدل‌های رگرسیونی اثرات ثابت کشوری و تجزیه‌وتحلیل متغیر ابزاری نشان دادند، در کشورهایی که نابرابری بر اساس درآمد قابل تصرف اندازه‌گیری می‌شود، افزایش مالیات بر ارزش افزوده منجر به افزایش نابرابری می‌شود؛ درحالی‌که در کشورهایی که مبنای اندازه‌گیری نابرابری میزان مصرف است، افزایش مالیات بر ارزش افزوده منجر به افزایش نابرابری نمی‌شود. لوسیفیدی و میلونیدیس (Losifidi & Mylonidis, 2017)، تأثیر ساختار مالیات بر توزیع درآمد را با در نظر گرفتن مالیات بر نیروی کار، مالیات بر سرمایه و مالیات بر مصرف، برای کشورهای عضو OECD بررسی نمودند و نشان می‌دهند که افزایش نسبت مالیات بر نیروی کار به مالیات بر سرمایه و همچنین افزایش نسبت مالیات بر مصرف به مالیات بر سرمایه منجر به افزایش نابرابری درآمدی می‌شود. در مقابل، افزایش نسبت مالیات بر نیروی کار به مالیات بر مصرف نابرابری توزیع درآمد را کاهش خواهد داد. ابارتین و همکاران (Obaretin et al., 2017)، در پژوهش خود نشان دادند که وضع درآمدهای مالیاتی شامل مالیات‌های مستقیم بر درآمد اشخاص حقیقی و حقوقی و همچنین مالیات‌های غیرمستقیم بر مصرف کالا و خدمات، اثر معناداری بر چگونگی نابرابری درآمدی در نیجریه طی دوره ۲۰۱۴-۱۹۸۱ ندارد.

ربیع‌الاسلام و همکاران (Rabiul-Islam et al., 2017)، برای بررسی این سؤال اساسی که آیا نابرابری درآمدی قدرت پرداخت مالیات را محدود می‌کند، شواهدی از کشورهای OECD جمع‌آوری نموده و به بررسی مفاهیم نابرابری درآمد بر مالیات درآمدی بر تولید ناخالص برای ۲۱ کشور عضو OECD طی دوره زمانی ۲۰۱۱-۱۸۷۰ با استفاده از روش پانل پویا (GMM) پرداختند. یافته‌ها حاکی از آن است که با افزایش نابرابری درآمدی نسبت مالیات درآمدی کاهش می‌یابد. همچنین نسبت مالیات درآمدی با میزان دموکراسی و باز بودن تجاری افزایش یافته و با گسترش شهرنشینی کاهش می‌یابد. علاوه بر این نابرابری درآمدی باعث کاهش نسبت مالیات غیرمستقیم شده و ساختار مالیاتی را تغییر داده و سهم هزینه‌های دولت به صورت سهمی از GDP را تعدیل می‌کند.

آدام، کاماس و لاپاتیناس (Adam, Kammas, & Lapatina, 2015)، در پژوهشی خود به بررسی نقش ساختار مالیاتی بر رابطه بین نابرابری درآمد و رشد اقتصادی پرداختند. یافته‌ها حاکی از آن است که وجود

یک کانال اقتصاد سیاسی رابطه بین نابرابری درآمد و رشد اقتصادی را برقرار می‌کند. گرین و همکاران (Green et al., 2015)، به بررسی رابطه ساختار تصاعدی مالیات و نابرابری درآمد طی سالهای ۲۰۱۱-۱۹۷۶ در کانادا پرداختند. در این مطالعه از شاخص کاکوانی برای نشان دادن رابطه ساختار مالیات و توزیع درآمد استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد افزایش درآمدهای مالیاتی دولت موجب کاهش نابرابری درآمد در کانادا شده است. کروز (Cruz, 2014)، در پژوهشی به بررسی اثرات وجود ساختار تصاعدی مالیات بر درآمد بر تولید ناخالص داخلی، نرخ رشد اقتصادی، نابرابری درآمد و میزان رفاه جامعه پرداخته است. در این پژوهش اثر افزایش نرخ‌های تصاعدی مالیات بر درآمد بر سایر متغیرها مورد آزمون قرار گرفته است. نتایج نشان داده است که افزایش نرخ‌های مالیات بر درآمد، نابرابری درآمد را کاهش داده و موجب کاهش رشد اقتصادی، کاهش عرضه نیروی کار و کاهش پس‌انداز در اقتصاد اسپانیا شده است (عبدالله میلانی و همکاران، ۱۳۹۶). ایلابویا و اهنبا (Ilaboya & Ohonba, 2013)، رابطه میان مالیات و نابرابری درآمدی در نیجریه را با استفاده از مدل تصحیح خطای برداری طی دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۱ بررسی نمودند. نتایج نشان می‌دهند، افزایش کل درآمد مالیاتی و همچنین افزایش نسبت کل درآمد مالیاتی به GDP منجر به کاهش نابرابری درآمد می‌شود.

مارتینز واز کوئز و همکاران (Martínez-Vázquez et al., 2012)، با استفاده از داده‌های ترکیبی برای ۱۵۰ کشور طی دوره زمانی ۲۰۰۹-۱۹۷۰ دریافتند که مالیات تصاعدی بر درآمد شخصی و مالیات بر شرکت‌ها منجر به کاهش و در مقابل مالیات بر مصرف، مالیات بر ارزش افزوده و مالیات بر عوارض گمرکی موجب افزایش نابرابری توزیع درآمد می‌شود. گارسیا پناالوسا و ترنوسکی (García-Peñalosa & Turnovsky, 2011)، اثر تغییر در ترکیب سیاست‌های مالیاتی بر توزیع درآمد را در قالب مدل رمزی یک بخشی ارزیابی نموده و نشان می‌دهند سیاست‌هایی که منجر به کاهش عرضه نیروی کار می‌شوند (مانند افزایش مالیات بر درآمد نسبت به مالیات بر مصرف) اگرچه با تولید پایین تری همراه‌اند، ولی منجر به توزیع برابرتر درآمد پس از مالیات می‌شوند. روین و همکاران (Roine et al., 2009)، با استفاده از داده‌های تابلویی مربوط به ۱۶ کشور در طول قرن بیستم به بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری درآمد پرداختند. آن‌ها روی سه گروه درآمدی ثروتمند، بالای متوسط و مجموع بقیه گروه‌های درآمدی متمرکز شدند. نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که رشد بالا و توسعه مالی به‌طور نامتناسبی سهم درآمدی گروه درآمدی بالای جامعه را بیش از بقیه گروه‌ها افزایش داده و به نفع ثروتمندان بوده است، اما باز بودن تجارت اثر روشنی بر توزیع درآمد نداشته

است. همچنین مخارج دولت برای گروه درآمدی بالای متوسط، منفی و برای گروه‌های پایین مثبت بوده است، اما اثری بر سهم ثروتمندان نداشته است.

گوردون و لی (Gordon & Li, 2009)، به بررسی ساختار مالیاتی در کشورهای درحال توسعه پرداخته و تفاوت ساختار مالیاتی مشاهده شده در کشورهای درحال توسعه، نسبت به ساختار مالیاتی کشورهای توسعه یافته و ساختار مالیاتی بهینه را بیان کردند. نتایج حاصل از آن بیانگر این است که در کشورهای درحال توسعه برای فرار از بار مالیاتی، غالب بنگاه‌ها از معاملات نقدی استفاده می‌کنند. این امر هم درآمد مالیاتی دولت را کاهش می‌دهد و هم بر سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت تأثیرگذار است. برد (Bird, 2005)، به بررسی نقش محدود مالیات بر درآمد در کشورهای درحال توسعه پرداخت. او در این مطالعه درصدد بررسی این مسئله بود که آیا می‌توان با استفاده از مالیات بر درآمد، به بهبود توزیع درآمد در کشورهای درحال توسعه امید داشت؟ به اعتقاد وی در این کشورها مالیات بر درآمد، ناقص و غیرتصادفی است و هزینه‌های اجرایی و سیاسی اجرای سیستم مالیات، تصاعدی و بالا است؛ بنابراین نمی‌توان از این سیستم برای بهبود توزیع درآمد استفاده کرد. وی تقویت مالیات بر مصرف و سیاست‌های هزینه‌ای در جهت تأمین منافع فقرا را از روش‌های جایگزین جهت کاهش فقر و نابرابری معرفی کرد. همچنین، یانگ، داوودی و گوپتا (Young et al., 2000)، توزیع درآمد در کشورهای درحال توسعه و کشورهای صنعتی را مورد بررسی قرار دادند. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که در کشورهای درحال توسعه، توزیع درآمد قبل از مالیات، نسبت به کشورهای صنعتی برابرتر است. هرچند برخلاف کشورهای صنعتی، کشورهای درحال توسعه، قادر نیستند با استفاده از مالیات و سیاست‌های انتقالی، نابرابری درآمد را کاهش دهند.

تفاوت مطالعه حاضر با مطالعات قبلی، علاوه بر به روز بودن داده‌های اطلاعاتی و نوع کشورهای انتخابی، در این است که عمده مطالعات در گذشته به بررسی تأثیر کلی مالیات بر شاخص نابرابری درآمد در کشورهای خاص پرداخته‌اند؛ درحالی که این مطالعه سعی دارد به بررسی تأثیر ساختار مالیاتی به تفکیک اجزای مهم آن در کنار هزینه‌های دولت بر نابرابری درآمدی در کشورهای منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) پردازد.

#### ۴. روش تحقیق

جهت بررسی و تجزیه تحلیل فرضیه‌های تحقیق درباره بررسی تأثیر ساختار مالیاتی بر نابرابری درآمدی در منتخبی از کشورهای عضو خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) از جمله ایران، مصر، اردن، ترکیه، تونس،

مراکش، قبرس، رواندا، زامبیا، فلسطین اشغالی می‌باشند و از مدل پانل دیتا برای سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۰۵ استفاده می‌شود. منبع جمع‌آوری داده‌های بین‌المللی، سایت بانک جهانی و سامانه شاخص‌های بین‌المللی (WDI) است. در این پژوهش متغیر ضریب جینی به‌عنوان شاخص توزیع درآمد و متغیر وابسته است که به‌عنوان شاخص توسعه اقتصادی در کشورهای منتخب مورد مطالعه قرار گرفته است. عوامل مؤثر در قالب متغیرهای مستقل شامل ساختار مالیاتی و متغیرهای کمکی شامل عوامل اقتصادی نظیر نرخ تورم و درآمد سرانه هستند. در این پژوهش از متغیرهای ضریب جینی به‌عنوان متغیر تأثیرپذیر برای شاخص نابرابری درآمدی استفاده شده است. متناسب با مبانی نظری موجود در مورد اثر ساختار مالیاتی بر نابرابری درآمدی، مدل مورد نظر این پژوهش به‌صورت رابطه (۱) تصریح می‌شود:

$$Gini \alpha \alpha + \beta_1 INCT \beta \beta_2 GT \beta \beta_3 GDPP \beta \beta_4 EDU \beta \beta_5 UNEP \beta \beta_6 INF + U_{it} \quad (1)$$

که در آن متغیرهای معرفی شده مدل تحقیق عبارتند از:

Gini: ضریب جینی که به‌عنوان شاخصی برای توزیع درآمد است و یکی از متداول‌ترین شاخص‌های نابرابری درآمد محسوب می‌شود. مقدار این شاخص بین صفر و یک است که صفر به معنای توزیع کاملاً برابر و یک به معنای توزیع کاملاً نابرابر است.

INCT: مالیات بر درآمد نوعی مالیاتی است که دولت به نسبت درآمد اشخاص حقیقی و شرکت‌ها به استناد قانون اخذ می‌کند. عموماً مقدار این نوع مالیات برابر درصدی از درآمد مشمول مالیات است. همچنین لازم به ذکر است، مالیات بر درآمد، سود و مالیات بر شرکت‌ها در سایت بانک جهانی و سامانه شاخص‌های بین‌المللی (WDI) ادغام شده است.

GT: مالیات بر کالاها و خدمات (مالیات بر مصرف) مالیاتی است که مصرف‌کنندگان کالاهای خاص در زمان خرید آن کالا (به همراه قیمت کالا) پرداخت می‌کنند. به این ترتیب هر شخصی که میزان بیشتری از آن کالا را مصرف کند، در نهایت مالیات بیشتری پرداخت می‌کند. گرچه این نوع مالیات نهایتاً به‌وسیله مصرف‌کننده نهایی پرداخت می‌شود، اما وظیفه قانونی پرداخت آن به دولت به عهده تولیدکنندگان و فروشندگان است.

GDPP: یکی از مهم‌ترین متغیرهایی است که در توضیح توزیع درآمد کاربرد دارد، رشد اقتصادی و درآمد سرانه است و برای این شاخص از سایت بانک جهانی استفاده شده است.

EDU: از متغیرهای توضیحی، متغیر آموزش است. برای این متغیر از تعداد افراد ثبت نام نموده در مقطع دوم آموزش استفاده شده است.

UNEP: نرخ بیکاری، از آنجایی که یکی از عناصر تشکیل دهنده شاخص توسعه انسانی درآمد سرانه است، لذا نرخ بیکاری از عوامل تأثیرگذار بر این متغیر است.

INF: شاخص تورم، تورم عبارت است از افزایش دائم و بی‌رویه سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات که در نهایت به کاهش قدرت خرید و نابسامانی اقتصادی منجر می‌شود.

شایان ذکر است که داده‌ها و اطلاعات آماری متغیرهای مدل از بانک اطلاعات جهانی استخراج شده و قلمرو زمانی تحقیق سال‌های (۲۰۱۸-۲۰۰۵) است.

جهت تخمین مدل پژوهش، ابتدا از روش حداقل مربعات تعمیم یافته GLS برای توضیح اثرات متغیرهای مؤثر بر نابرابری درآمدی به کار گرفته شده است. سپس جهت اطمینان بیشتر از صحت نتایج تحقیق در مورد اثرگذاری این متغیرها، پژوهش با استفاده از داده‌های کشورهای منتخب (MENA) به روش پانل دیتا نیز مورد بررسی قرار گرفته است. اصولاً در روش‌های مورد بررسی ابتدا بعد از بررسی فرض کلاسیک در اقتصادسنجی، لازم است از عدم کاذب بودن مدل‌های برآورد شده نیز اطمینان حاصل کرد. آزمون‌ها و روش‌های خاصی برای بررسی عدم کاذب بودن رگرسیون برآوردی وجود دارد که در ادامه مباحث به آن‌ها اشاره خواهد شد. روش برآورد مدل حاضر، بر اساس داده‌های تلفیقی (پانل) است. این روش ترکیبی از "اطلاعات سری زمانی و داده‌های مقطعی" است. در هر یک از مدل‌های سری زمانی و داده‌های مقطعی، نارسایی وجود دارد که در مدل تلفیقی می‌توان آن‌ها را کاهش داد. در روش پانل ابتدا دو آزمون انجام می‌شود. برای تعیین حالت برابری عرض از مبدأ کشورها با حالت تفاوت در عرض از مبدأ کشورها از آزمون F و برای تعیین روش اثر ثابت و یا اثر تصادفی از آزمون هاسمن استفاده می‌شود. همچنین با استفاده از روش حداقل مربعات تعمیم یافته و در فضای نرم افزار STATA تعیین شده و کلیه داده‌های مورد نیاز در این تحقیق از آمار و اطلاعات منتشر شده توسط بانک جهانی، جمع آوری شد.

##### ۵. نتایج و یافته‌های تحقیق

روش‌های معمول اقتصادسنجی در تحقیقات تجربی، با فرض مانایی متغیرهای مورد مطالعه بکار می‌رود؛ باید توجه نمود که امکان ساختگی بودن برآورد با متغیرهای نامانا وجود دارد و استناد به نتایج چنین برآوردهایی دلالت‌های گمراه‌کننده‌ای خواهد داشت (Baltaji, 2005). از این رو قبل از استفاده از داده‌ها لازم است از مانایی و نامانایی آن‌ها اطمینان حاصل کرد. جهت بررسی مانایی متغیرها از آزمون فیشر

استفاده شده است. در آزمون فیشر فرض می‌شود که در اجرای آزمون ریشه واحد هر واحد پارامتر آتورگرسیون خاص خود را دارد و پنل می‌تواند نامتوازن نیز باشد. نتایج با در نظر گرفتن عرض از مبدأ در جدول ۱، گزارش شده است. نتایج گزارش شده در جدول ۱، نشان می‌دهد فرضیه مانا بودن متغیرهای تحقیق در سطح داده‌ها رد می‌شود و با تفاضل اول همه متغیرها مانا هستند به جزو بیکاری و تورم که در سطح مانا است و نیاز به تفاضل‌گیری ندارد. با توجه به این که در شرایط نامانا بودن متغیرهای مدل، احتمال ایجاد رگرسیون ساختگی وجود دارد؛ بنابراین برای اطمینان از عدم وجود رگرسیون کاذب باید رابطه هم‌جمعی بین متغیرهای تحقیق تأیید شود. آزمون هم‌جمعی به‌عنوان یک پیش‌آزمون قابل استفاده است به این ترتیب تنها در شرایط هم‌جمعی متغیرها می‌توان به نتایج اعتماد کرد.

جدول (۱): نتایج آزمون‌های ریشه واحد پانلی برای کشورهای منتخب MENA

روش آزمون	Fisher		نتیجه
	آماره	احتمال	
<i>Gini</i>	۰/۶۵	۰/۲۵	نامانا I(1)
<i>dGini</i>	۱۴/۵۰	۰/۰۰۰۰	مانا I(0)
<i>INCT</i>	-۲/۴۱	۰/۹۹	نامانا I(1)
<i>dINCT</i>	۶/۳۹	۰/۰۰۰۰	مانا I(0)
<i>GT</i>	-۲/۲۹	۰/۹۸	نامانا I(1)
<i>dGT</i>	۱۹/۳۷	۰/۰۰۰۰	مانا I(0)
<i>GDPP</i>	-۲/۲۷	۰/۹۸	نامانا I(1)
<i>dGDPP</i>	۳/۳۷	۰/۰۰۰۴	مانا I(0)
<i>d<sup>2</sup>GDPP</i>	۱۲/۳۷	۰/۰۰۰۰	مانا I(d)
<i>EDU</i>	-۲/۰۵۶	۰/۹۸	نامانا I(1)
<i>dEDU</i>	۶/۳۸	۰/۰۰۰۰	مانا I(0)
<i>UNEP</i>	۳/۶۷	۰/۰۰۰۱	مانا I(0)
<i>INF</i>	۳/۵۳	۰/۰۰۰۲	مانا I(0)

منبع: یافته‌های پژوهش

#### ۱-۵. آزمون هم‌جمعی

مهم‌ترین نکته در تجزیه و تحلیل‌های هم‌انباشتگی، آن است که با وجود غیر ایستا بودن اغلب سری‌های زمانی و داشتن یک روند تصادفی افزایشی یا کاهشی در بلندمدت ممکن است که یک ترکیب خطی از

این متغیرها همواره ایستا و بدون روند باشند. با استفاده از تجزیه و تحلیل‌های هم‌انباشتگی این روابط بلندمدت کشف می‌شوند (Abrishami, 2002). همانند سری‌های زمانی، بررسی وجود هم‌انباشتگی متغیرها در داده‌های پانلی نیز مهم است. آزمون‌های هم‌انباشتگی پانلی دارای قدرت و اعتبار بیشتری نسبت به آزمون‌های هم‌انباشتگی برای هر مقطع به صورت جداگانه است. این آزمون‌ها حتی در شرایطی که دوره زمانی کوتاه مدت و اندازه نمونه نیز کوچک باشد قابلیت استفاده را دارند (Baltagi, 2005). در داده‌های پانل برای آزمون هم‌جمعی، از آزمون پدرونی، آزمون کائو و آزمون فیشر استفاده می‌شود. در این پژوهش برای بررسی رابطه هم‌جمعی بین متغیرهای مدل از آزمون کائو استفاده شده است. نتایج این آزمون در جدول ۲ ارائه شده است. بر اساس نتایج جدول ۲ در سطح اطمینان ۹۵ درصد می‌توان گفت در مدل این پژوهش فرضیه صفر مبنی بر عدم وجود بردار هم‌انباشتگی را نمی‌توانیم بپذیریم و در سطح اطمینان ۹۰ درصد پذیرفته می‌شود. در ادامه جهت مشخص کردن روش تخمین از دو آزمون لیمر و هاسمن استفاده می‌شود. نتایج آزمون لیمر نشان می‌دهد که مدل مورد استفاده داده‌های تلفیقی است یا پانل. آزمون هاسمن برای تعیین این که مدل پانل با اثرات ثابت برآورد شود یا پانل با اثرات تصادفی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

#### جدول (۲): نتایج آزمون هم‌انباشتگی کائو

مقدار ارزش احتمال	مقدار آماره آزمون
۰/۰۶۰	-۱/۵۴۷

منبع: یافته‌های پژوهش

بر اساس ادبیات اقتصادسنجی داده‌های تابلویی، قبل از تخمین مدل لازم است با استفاده از آماره آزمون F لیمر همگنی داده‌ها و در نتیجه استفاده از روش تخمین داده‌های تابلویی مورد آزمون قرار گیرد. نتایج آماره‌ی آزمون F لیمر، دلالت بر معنی‌دار بودن استفاده از مدل پانل به مدل تجمیعی دارد. نتایج این آزمون در جدول ۳ ارائه شده است.

#### جدول (۳): نتایج آزمون F لیمر

مقدار ارزش احتمال (PV)	مقدار آماره آزمون $X^2$	مقدار آماره آزمون F
۰/۰۰۸۶	۳/۸۳	۶/۲۳

منبع: یافته‌های پژوهش

در ادامه، به منظور انتخاب روش تخمین مناسب از بین روش با اثرات ثابت و تصادفی باید از آماره آزمون هاسمن استفاده شود. نتایج آماره آزمون هاسمن به منظور انتخاب روش تخمین مناسب نشان می‌دهد که برای تخمین مدل، استفاده از روش با اثرات ثابت نسبت به روش با اثرات تصادفی، مناسب‌تر است. نتایج این آزمون در جدول ۴ ارائه شده است. ملاحظه می‌گردد، نتایج آماره آزمون هاسمن دلالت بر این دارد که مناسب‌ترین روش برای تخمین مدل در داده‌های تابلویی روش اثرات ثابت است.

#### جدول (۴): نتایج آزمون هاسمن برای انتخاب روش با اثرات ثابت و یا تصادفی

مقدار ارزش احتمال	مقدار آماره آزمون $X^2$
۰/۰۰۰۲	۲۲/۱۱

منبع: یافته‌های پژوهش

هنگام مواجهه با ناهمسانی واریانس، به‌منظور دستیابی به نتایج کاراتر، مدل با استفاده از روش حداقل مربعات تعمیم‌یافته (GLS) برآورد خواهد شد. از سویی در تحلیل‌های رگرسیونی یکی از فروض کلاسیکی که در نظر گرفته می‌شود، فرض نرمال بودن جزو اخلاص است. آزمون اولیه حاکی از وجود مشکلاتی در مدل بوده که این نشان از وجود ویژگی‌هایی در برخی از مقاطع و در سال‌هایی خاص بوده است. درحالی‌که باید تغییرات جملات خطا در طول زمان کاملاً تصادفی باشد، خودهمبستگی نشان از تغییرات آن‌ها به‌طور منظم دارد لذا باید مدل تخمینی از این لحاظ مشکلی نداشته باشد. از سویی دیگر مشکلات ناهمسانی واریانس منجر به افزایش واریانس ضرایب برآوردی عرض از مبدأ می‌شود و از طرفی واریانس سایر متغیرهای مستقل برآوردی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و منجر به این می‌شود که تخمین برآوردی از کارایی لازم برخوردار باشد. نتیجه حاصل از آزمون ولدریج حاکی از آن است که فرضیه صفر مبنی بر "عدم وجود خودهمبستگی مرتبه اول" را می‌توان پذیرفت. لذا می‌توان گفت مدل موردنظر با خودهمبستگی اجزاء اخلاص مواجه نیست؛ اما نتیجه حاصل از آزمون نسبت راست نمایی برای متغیرهای مدل حاکی از آن است فرضیه صفر مبنی بر "همسانی واریانس" را نمی‌توان پذیرفت لذا مدل با مشکل ناهمسانی واریانس مواجه است.

#### ۲-۵. آزمون ناهمسانی

برای آزمون واریانس ناهمسانی، مدل به روش حداقل مربعات تعمیم‌یافته (GLS) برآورد و از آزمون نسبت راست نمایی (LR) مربوط به واریانس ناهمسانی داده‌های پانل استفاده شده است. نتایج آزمون LR در



جدول ۵ نشان می‌دهد که فرض صفر مبنی بر همسانی واریانس پذیرفته نمی‌شود و مدل دارای ناهمسانی واریانس است.

جدول (۵): نتایج آزمون واریانس ناهمسانی LR

مقدار آماره آزمون LR	مقدار ارزش احتمال
۱۱۱/۳۱	۰/۰۰۰۰

منبع: یافته‌های پژوهش

## ۳-۵. آزمون خودهمبستگی

برای بررسی خودهمبستگی بین جملات اخلاص نیز از آزمون ولدریج استفاده شده است که نتایج این آزمون در جدول ۶ نشان‌دهنده عدم وجود خودهمبستگی است.

جدول (۶): نتایج آزمون خودهمبستگی

مقدار آماره آزمون خودهمبستگی	مقدار ارزش احتمال
۰/۵۰۳	۰/۵۰۱۱

منبع: یافته‌های پژوهش

نتایج حاصل از برآورد مدل با استفاده از روش GLS در جدول ۷ ارائه شده است.

جدول (۷): نتایج نهایی با استفاده از روش GLS

متغیر	ضرایب	انحراف معیار	آماره	p-value
INCT	-۶/۳۰	۶/۹۰	-۸/۷۴	۰/۰۰۰
GT	۲/۹۰	۳/۲۸	۸/۸۳	۰/۰۰۰
GDPP	-۰/۰۰۱	۰/۰۰۰۰۳	-۴/۴۳	۰/۰۰۰
EDU	۰/۰۰۹۸	۰/۲۴۶	۰/۴۰	۰/۶۸۹
UNEP	۰/۱۰۲	۰/۶۳۱	۱/۶۲	۰/۱۰۵
INF	-۰/۱۸۵	۰/۸۳۳	-۲/۲۳	۰/۰۲۶
Cons	۳۵/۴۲	۱/۳۵۶	۲۶/۱۲	۰/۰۰۰

منبع: یافته‌های پژوهش

اثر ساختار مالیاتی بر توزیع درآمد که در این تحقیق با تفکیک دو نوع مالیات، یکی مالیات بر کالا و خدمات و دیگری مالیات بر درآمد که در جدول ۷ خلاصه شده است نشان می‌دهد که مالیات بر درآمد منجر به کاهش نابرابری درآمدی می‌شود یعنی با افزایش یک واحد در مالیات بر درآمد منجر به کاهش نابرابری به اندازه ۶/۰۳ واحد می‌شود که بیشترین اثر افزایشی بر توزیع درآمد را در مقایسه با دیگر متغیرها را دارد. مالیات بر اشخاص امکان بیشتری برای باز توزیع منابع حاصل از درآمدهای مالیاتی این بخش را فراهم می‌آورد. به خصوص در سیستم‌های مالیاتی تصاعدی این نوع مالیات امکان باز توزیع بیشتری را فراهم خواهد آورد. افراد با درآمدهای بالاتر، سهم بیشتری از پرداخت مالیات را خواهند داشت و هرچه درآمد این افراد افزایش یابد، با نرخ بالاتری مالیات خواهند پرداخت. همچنین افرادی که ثروت بیشتری دارند، مالیات‌های بالاتری را خواهند پرداخت که این امر باعث می‌شود از سرمایه و ثروت خویش استفاده‌های مولدتری بنمایند و در فرآیند تولید از این ثروت استفاده نمایند و با افزایش تولید و رشد اقتصادی، منافع حاصل از آن در جامعه توزیع خواهد شد.

مالیات بر کالا و خدمات با افزایش یک واحدی منجر به افزایش نابرابری به اندازه ۲/۹۰ واحد می‌شود. مالیات بر کالاها و خدمات که نوعی مالیات غیرمستقیم است و قابلیت انتقال بالایی دارد، مطابق انتظار اثر منفی بر توزیع درآمد دارد و با افزایش سهم این بخش از درآمدهای مالیاتی، توزیع درآمد بدتر خواهد شد. اساساً مالیات‌های غیرمستقیم باعث کاهش رفاه مصرف‌کنندگان خواهند شد و اولین قشری که از این نوع مالیات‌ها متضرر خواهند شد، دهک‌های پایین درآمدی خواهند بود زیرا این نوع مالیات مستقیماً به مصرف‌کنندگان منتقل خواهند شد. در رابطه با اثر درآمد سرانه بر ضریب جینی همانطور که نشان داده شده است یک واحد افزایش درآمد سرانه ضریب جینی را ۰/۰۰۱ واحد کاهش می‌دهد بدین معنی که افزایش در درآمد سرانه وضعیت توزیع درآمد را بهبود می‌بخشد. اثر یک واحد افزایش بر نرخ آموزش، ضریب جینی را ۰/۰۰۹۸ واحد افزایش می‌دهد.

در ارتباط با تأثیر اشتغال، یک واحد افزایش در نرخ بیکاری، ضریب جینی را ۰/۱۰۲ واحد افزایش می‌دهد. در نهایت، اثر یک واحد افزایش نرخ تورم بر ضریب جینی ۰/۱۸۵ واحد در سطح ۱۰ درصد معنادار و منفی است (دلایل زیادی برای عدم انعکاس رابطه مستقیم بین نرخ تورم و ضریب جینی می‌تواند وجود داشته باشد. ممکن است استفاده از ضریب جینی برای چنین رابطه‌ای ناکافی و یا ناقص باشد. همچنین ممکن است طی سال‌های مورد بررسی تأثیر سایر عوامل بر این دو متغیر به گونه‌ای بوده است که یافتن رابطه صحیح آماری بین نرخ تورم و توزیع درآمد را مشکل می‌کند. نتایج مطالعه حاضر نشان داد که

بین نرخ تورم و شاخص توزیع درآمد رابطه منفی طی دوره مطالعه وجود دارد و به معنای دیگر افزایش نرخ تورم متناسب با رشد بخش‌های اقتصادی می‌تواند تأثیرات منفی بر توزیع درآمد نگذارد. نتایج بدست آمده همسو با نتایج مطالعه بالر (Bulir, 2001) است که در آن، فرضیه غیرخطی بودن تأثیر تورم بر توزیع درآمد با استفاده از اطلاعات ۷۵ کشور در حال توسعه و توسعه یافته مورد آزمون قرار گرفت و نشان داد، کاهش تورم از سطوح بسیار بالای تورمی نابرابری درآمد را به طور قابل توجهی کاهش می‌دهد، اما به نظر می‌رسد که کاهش بیشتر تورم به سمت سطوح بسیار پایین‌تر، فایده ناچیزی در بهبود ضریب جینی به همراه خواهد داشت. به این معنا که تورم در نرخ‌های بالا مانع رشد اقتصادی و بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد می‌شود؛ به طوری که کاهش تورم شتابان به طور معناداری نابرابری درآمدی کمتری را ایجاد می‌کند اما در نرخ‌های پایین با تحریک بخشی به عرصه تولید و تجارت می‌تواند موجب رشد اقتصادی و بهبود وضعیت توزیع درآمد شود؛ به طوری که با کاهش بیشتر تورم به سطوح خیلی پایین‌تر منجر به افزایش نابرابری می‌گردد.

## ۶. نتیجه‌گیری

نابرابری به صورت تفاوت افراد جامعه در دستیابی به منابع اقتصادی تعریف می‌شود. نابرابری می‌تواند در توزیع درآمد، ثروت، مصرف، دستمزد و پس‌انداز جامعه ظاهر شود. توزیع درآمد یکی از مهم‌ترین مسائل اقتصادهای در حال توسعه و توسعه یافته است. توزیع درآمد از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد که این عوامل به دو دسته اقتصادی و غیراقتصادی تقسیم می‌شوند. یکی از مهم‌ترین عواملی که بر توزیع درآمد تأثیرگذار است، ساختار مالیاتی است. هدف اصلی این پژوهش، بررسی تأثیر ساختار مالیاتی بر نابرابری درآمدی است و در این راستا از شاخص سهم مالیات بر مجموع درآمد اشخاص و سهم مالیات بر کالاها و خدمات استفاده شده است. دیگر متغیرهای ضریب جینی، درآمد سرانه، آموزش و بیکاری ۱۰ کشور طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۸ در این بررسی استفاده شده است؛ بنابراین، هدف اصلی از انجام این پژوهش بررسی تأثیر ساختار مالیاتی به تفکیک اجزای آن بر نابرابری درآمد در منتخبی از کشورهای عضو خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) از جمله کشور ایران در این زمینه است. سیاست‌های مالی دولت قطعاً می‌تواند در کاهش نابرابری و توزیع مجدد درآمد مؤثر باشد. به عبارت دیگر، دولت می‌تواند به نحوی توزیع مجدد درآمدها را تنظیم نماید که باعث افزایش درآمد فقرا و تعدیل درآمد ثروتمندان شود؛ یعنی فاصله طبقاتی درآمد بین گروه‌های مختلف جامعه کاهش یابد. اتخاذ سیاست‌های مالیاتی (به عنوان یکی از سیاست‌های مالی دولت) در اقتصاد، می‌تواند کارکردهای متفاوتی داشته باشد؛ از یک طرف منبع درآمد

دولت و از طرف دیگر سیاستی جهت تصحیح خطای بازار است و همچنین ابزاری در جهت بهبود توزیع درآمد است. طبق نتایج پژوهش اثر ساختار مالیاتی بر توزیع درآمد که در این تحقیق با تفکیک دو نوع مالیات، یکی مالیات بر کالا و خدمات و دیگری مالیات بر درآمد بررسی می‌شود.

نتایج نشان داد افزایش تورم منجر به کاهش نابرابری درآمد می‌شود. اگرچه این نتیجه در تناقض با دیدگاه رایج در خصوص ارتباط بین تورم و توزیع درآمد است؛ اما می‌تواند تقویت کننده آن بخش از نظریات اقتصادی باشد که وجود نرخ تورم متناسب با رشد اقتصادی را باعث افزایش درآمد سرانه می‌دانند که منجر به بهبود توزیع درآمد می‌گردد. دلیل اصلی تضاد عقاید در رابطه بین نرخ تورم و رشد اقتصادی را می‌توان در وضعیت‌های متفاوت جامعه از نظر مواجه شدن با نرخ‌های متفاوت تورم مشاهده و تحلیل نمود؛ به این معنا که تورم در نرخ‌های بالا مانع رشد اقتصادی و بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد می‌شود ولی در نرخ‌های پایین و متناسب با تحرک بخشی در عرصه تولید و تجارت موجب رشد اقتصادی و بهبود وضعیت توزیع درآمد شود. در رابطه با متغیر آموزش نیز، نتایج نشان‌دهنده این موضوع است که با افزایش هزینه‌های آموزشی توسط دولت، نابرابری درآمدی کاهش خواهد یافت. آموزش، با استفاده از سرمایه اجتماعی به تبیین رابطه آموزش و توزیع درآمد می‌پردازند. از آنجا که دستمزد نیروی کار بر اساس بازدهی نسبی وی تعیین می‌شود، آموزش می‌تواند با افزایش سطح سواد و دانش، باعث افزایش بازدهی نیروی کار و در نتیجه افزایش دستمزد وی شود و از این طریق به کاهش نابرابری کمک کند.

#### ۷. پیشنهادها و توصیه‌های سیاستی

با توجه به نتایج به دست آمده، لازم است راهبردهای رشد باید توأم با توزیع درآمدی در نظر گرفته شود. برقراری سیستم مالیاتی قوی به منظور جلوگیری از فرار مالیاتی و هم‌چنین جلوگیری از ورود به فعالیت‌های غیرقانونی، منجر به اندازه بهینه دولت و اقتصاد می‌شود. بدیهی است چنانچه دخالت‌های دولت اگر در سطح بهینه آن‌ها باشد و برنامه‌های اجتماعی و آموزشی در حدی صورت گیرند که سبب بهبود در شاخص‌های اجتماعی گردند، علاوه بر اثر مستقیم بر کاهش مشکلات مربوط به نابرابری درآمدی، در کاهش گرایش و ورود افراد به اقتصاد تأثیر بسیاری خواهند داشت و به بهبود اوضاع و کاهش نابرابری‌های درآمدی کمک شایانی خواهد کرد. متناسب با نتایج به دست آمده، برای این که مالیات‌ها نقش مؤثری در توزیع درآمد داشته باشند باید علاوه بر بزرگ کردن پایه‌های مالیاتی از معافیت‌های غیرضروری مالیاتی جلوگیری کرد. به طور مثال، پیشنهاد می‌شود به دلیل انتقال بار مالیاتی از محل مالیات بر شرکت‌ها، نرخ مالیات بر شرکت‌ها کاهش و مالیات بر ثروت افزایش یابد. این بدان معناست که با توجه به اهمیت

مالیات‌های غیرمستقیم در کشورهای در حال توسعه و نفت‌خیز، لزوم تغییر ترکیب مالیات‌های مستقیم به غیرمستقیم بیش از پیش آشکار می‌شود. از آنجا که سهم عمده درآمد شهروندان از محل نیروی کار به دست می‌آید، پیشنهاد می‌شود مالیات دریافتی از نیروی کار بر اساس خط فقر سالانه تعدیل شود. برای این منظور دولت می‌تواند با شناسایی فعالیت‌های بخش اقتصاد زیرزمینی گامی در جهت افزایش درآمدهای مالیاتی بردارد باعث بهبود ملاک عدالت و کارایی مالیات بر درآمد شود. با توجه به اهمیت فقر ناشی از نابرابری درآمدی در جامعه و ارتباط آن با رشد اقتصادی و توزیع درآمد، می‌توان انتظار داشت که با بهبود نظام مالیاتی و تعیین چارچوب آن بر اساس شاخص فقر در جامعه و تعیین حداقل دستمزد در کشور، شاهد بهبود توزیع درآمد و رشد اقتصادی در کشور باشیم.

تورم از جمله عواملی است که می‌تواند تأثیر نامطلوبی بر مسیر تحقق عدالت اجتماعی داشته باشد. شکاف اقتصادی که تورم بین این طبقات و اقشار ایجاد می‌کند دارای جنبه‌های منفی سیاسی و اجتماعی است. اگرچه طبق نتایج این پژوهش رابطه بین نرخ تورم و شاخص توزیع درآمد منفی به دست آمد؛ اما باید در نظر داشت که افزایش نرخ تورم نامتناسب با رشد بخش‌های حقیقی اقتصاد منجر به افزایش نابرابری درآمد می‌شود زیرا نرخ‌های افزایشی و مداوم تورم بر کالاها و خدمات مصرفی تأثیر گذاشته و بیشتر از همه فقر را بر دهک‌های پایین درآمدی نمایان می‌سازد. در حالی که صاحبان درآمد در دهک‌های بالای درآمدی به صورت اسمی از افزایش ارزش دارایی‌های همراه با افزایش قیمت‌ها مواجه می‌شوند. بنابراین از آنجایی که همواره تأمین عدالت اجتماعی و رفع فقر و محرومیت از طریق ایجاد تعادل در توزیع درآمد و ثروت میان آحاد جامعه، مورد توجه برنامه ریزان است، ضروری است راهبردهای توسعه کشور مبتنی بر رشد سریع اقتصادی و توزیع عادلانه درآمد از طریق ثبات نسبی قیمت‌ها و کنترل نرخ‌های تورمی شتابان باشد.

در دیدگاه هزینه‌ای نیز، دولت‌ها معمولاً در تدوین سیاست‌های خود به دلایل مختلفی کاهش نابرابری درآمدی را می‌گنجانند و انتظار کلی بر آن است که مخارج دولت منجر به کاهش نابرابری گردد؛ برای همین توصیه می‌شود سیاست‌های مخارج دولت با تکیه بر افزایش مخارج عمرانی نسبت به مخارج مصرفی، رشد اقتصادی، افزایش تولید، افزایش اشتغال و بهبود توزیع درآمد صورت گیرد. بدیهی است که اتخاذ سیاست‌های مالی دولت از جمله دریافت مالیات و انجام هزینه زمانی می‌تواند در کاهش نابرابری و توزیع مجدد درآمد مؤثر باشد که از آنها در امر سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی اقتصادی و اجتماعی و ارائه خدمات اساسی جامعه استفاده شود.

### References

- Abdullah Milani, M., Parvin, S. and Sidi, K. (2017). The Exponential Structure of Income Tax and Its Effect on Income Inequality in the Provinces of The Country. *Journal of Economics*, 17 (66); 1–22. (In Persian)
- Abrishami, H. (2002). *Applied Econometrics*, Tehran University Press. (In Persian)
- AbuNuri, I. (1997). The Effect of Macroeconomic Indicators on Income Distribution. *Journal of Economic Research*, 51, 100-124. (In Persian)
- AbuNuri, I., Khoshkar, A. (2006). The Effect of Macroeconomic Indicators on Income Distribution in Iran. *Journal of Economic Research*, 41 (6), 65–95. (In Persian)
- Acemoglu, D., and Robinson, J. A. (2002). The Political Economy of the Kuznets Curve. *Review of Development Economics*, 6(2); 183-203.
- Adam, A., Kamas, P., and Lapatina, A. (2015). Income Inequality and the Tax Structure: Evidence from Developed and Developing Countries. *Journal of Comparative Economics*, 43(1); 138–154.
- Alavuotunki, K., Haapanen, M., and Pirttilä, J. (2019). The Effects of the Value-Added Tax on Revenue and Inequality. *The Journal of Development Studies*, 55(4); 490-508.
- Alesina, A. and Perotti, R. (1996). Income distribution, political instability, and investment, *European Economic Review*, 40 (6); 1203– 1228.
- Alvaredo, F., cruces, G, and gasparini, L. (2018). A Short Episodic History of Income Distribution in Argentina. *Latin American Economic Review*, 27 (7); 17-48.
- Amin Rashti, N. and Rifat Milani, M. (2010). Investigating the Effect of VAT on Income Distribution in Selected Countries. *Journal of Taxation*, 19 (11), 84–63. (In Persian)

Atkinson, A.B., and Stiglitz, J. E. (1976). The Design of Tax Structure: Direct Versus in Direct Taxation. *Journal of Public Economics*, (6); 55–75.

Azerbaijani, K., Moradpour, M. and Najafi, Z. (2011). Investigating the Effect of Tax Policies on Inequality and Economic Growth, *Yas Strategy Journal*, 26; 64–79. (In Persian).

Ball, L. (1992). Why Does High Inflation Raise Inflation Uncertainty? *Journal of Monetary Economics*, 29: 371-388.

Baltagi, B. H. (2005). *Econometric Analysis of Panel Data*. John Wiley. & Sons Inc., 3rd Edition, Newyork, USA.

Barro, R. and Martin, S. (1995). *Economic Growth*, Boston: Massachusetts Institute of Technology Press.

Beheshti, K. (2014). *The Effect of inflation, inflation Uncertainty and Government Spending on Economic Growth in Iran*. Master Thesis in Economics. The University of Tabriz, Faculty of Economics. (In Persian)

Bird, R.M. and Zolt, E.M. (2005). *Redistribution Via Taxation: The Limited Role of the Personal Income Tax in Developing Countries*. University of California, Los Angeles. School of Law 52(6); 1627–1695.

Boushey, H. and Price, C. C. (2014). *How are Economic inequality and Growth Connected? A Review of Recent Research*. Washington Center for Equi Table Growth.

Bulir, A. (2001). Income Inequality: Does Inflation Matter? IMF Staff Papers 48 (7); 5–15.

Bulir, A. and Anne-Marie, G. (1995). Inflation and Income Distribution: Further Evidence on Empirical Links. IMF Working Paper (WP/95/86).

Buse, A. (1982). the Cyclical Behavior of the Size Distribution of Income in Canada: 1947 –78. *The Canadian Journal of economics*, (15); 189 – 203.

Cremer, H., Pestieau, P., and Rochet, J.C. (2001). Direct Versus Indirect taxation: The Design of The Tax Structure Revisited. *International Economic Review*, (42); 781–99.

Dadgar, Y. (2001). *Public Finance and Government Financial Policy Regulation*. Publishing Noor Alam; 94–95. (In Persian)

DeGregorio, J., Kim, S. (2000). Credit Markets with Differences in Abilities: Education, Distribution, and Growth. *International Economic Review*, (41); 579–607.

Eshag, E. (1983). *Fiscal - Monetary Policies and Problems in Developing Countries*. Cambridge University Press, Cambridge.

Friedman, M. (1977). Nobel Lecture: Inflation and Unemployment. *The Journal of Political Economy*, 85; 451-472.

Galor, O. (2000). Income Distribution and the Process of Development. *European Economic Review*, (44); 706–712.

García-Peñalosa, C., and Turnovsky, S. J. (2011). Taxation and Income Distribution Dynamics in a Neoclas Sical Growth Model. *Journal of Money, Credit, and Banking*, (43); 1543 – 1577.

Gokal, V., Hanif, S. (2004). *Relationship between Inflation and Economic Growth*. Working Paper, [www.reservebank.gov.fj/docs/2004\\_04\\_wp.pdf](http://www.reservebank.gov.fj/docs/2004_04_wp.pdf).

Gordon, R., and Li, W. (2009). Tax Structures in Developing Countries: Many Puzzles and a Possible Explanation, *Journal of Public Economics*, (93); 855 – 866.

Green, D., Riddell, A.C., and St-Hilaire, F. (2015). Income Inequality: The Canadian Story. *Economics/Business: Canadian, Political Science & International Studies: Public Policy*.

Harberger, A.C. (1962). The Incidence of Corporation Income Tax, *Journal of Political Economy*, (70); 215– 240.



Ilaboya, O. J., and Ohonba, N. (2013). Direct Versus Indirect Taxation and Income Inequality. *European Journal of Accounting Auditing and Finance Research*, 1(1); 1–15.

Kamali, S., Shafiee, S. (2011). Investigating the Factors Affecting Income Distribution in Iran's Economy with Emphasis on Taxes, *Tax Research Journal*, 58; 121–142. (In Persian)

Khodadadkashi, F., Bagheri, F., Heidari, Kh. and Khodadadkashi, O. (2002). *Measuring Poverty Indicators in Iran*. Research Institute of Statistics Center of Iran. (In Persian)

Khorshidi, Gh., Rangriz, H. (2002). *Public Finances and Government Fiscal Policy Setting*. Tehran: Institute for Business Studies and Research, 227–229. (In Persian)

Kuzentes, S. (1995). Economic Growth and Income Inequality. *American Economic Review*, Vol. 45; 1-30.

Li, H. and Zou, H. (2002). Inflation, Growth, and Income Distribution: A Cross-Country Study. *Annals Economics and Finance*, Vol. 3; 85–101.

Losifidi, M., and Mylonidis, N. (2017). Relative Effective Taxation and Income Inequality: Evidence from OECD Countries. *Journal of European Social Policy*, 27(1); 57–76.

Majdzadeh Tabatabai, S. (1997). *Investigating the Effects of Economic Stabilization Policies on Real Macroeconomic Variables: A Case Study of Iran*. Master Thesis in Economics, Faculty of Economics, Shiraz University Paper 77. (In Persian)

Martínez-Vázquez, J., Vulovic, V., and Moreno-Dodson, B. (2012). The Impact of Tax and Expenditure Policies on Income Distribution: Evidence from a Large Panel of Countries. *Hacienda Publica Espanola*, 200 (1); 95 – 130.

Mehrabani, V. (2008). The Effect of Education on Poverty and Income Inequality. *Journal of Economic Research*, 82; 221-225. (In Persian)

Mehrara, M. and Isfahani, P. (2015). Investigating the Relationship between Income Distribution and Tax Structure of Selected Countries. *Journal of Taxation*, 23 (28); 209–228. (In Persian)

Mousavi Jahromi, Y. (2009). *Economic Development and Planning*. Second Edition, Payame Noor University Press, Tehran, 51-56. (In Persian)

Musgrave, R.A. (1959). *Theory of Public Finance*, New York: McGraw-Hill Book Co.

Musgrave, R.A. and Thin, T. (1948). Income Tax Progression. *Journal of Political Economy*, (56); 498 – 514.

Newbery, D, Stern, N. (1987). *The Theory of Taxation for Developing Countries*. Oxford University Press, New York.

Obaretin, O., Akhor, S. O., and Oseghale, O. E. (2017). Taxation an Effective Tool for Income Re-Distribution in Nigeria. *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 8(4); 187–196.

Okun, A. (1971). *The Mirage of Steady Inflation*. Brookings Papers on Economic Activity, 2, 485-498.

Palme, M. (1996). Income distribution effects of the Swedish 1991 tax reform: An analysis of a microsimulation using generalized Kakwani decomposition. *Journal of Policy Modeling*, 18(4), 419-443.

Piketty, T. & Saez, E. (2003). Income Inequality in the United States, 1913-2000, *Quarterly Journal of Economics*, 118 (1); 1-39.

Pourmoghim, S. J (2004). *Public Sector Economics*. Ney Publishing, Tehran; 64–66. (In Persian)

Pourzamani, Z. and Abolghasem Shamsi (2009). Investigating the Reasons for the Difference between the Taxable Income of Businesses and the Taxable Income of Diagnostic Units by Tax Units. *Tax Quarterly*, No. 5; 9-26.

Rabiul-Islam, M. d., B. Madsen, j. and Doucouliagos, H. (2017). Does Inequality Constrain the Power to Tax? Evidence from the OECD. *European Journal of Political Economy*.

Raghfar, H. (2005). Poverty and Power Structure in Iran. *Social Welfare Quarterly*, 4 (17); 249–288. (In Persian)

Rezaghilzadeh, M., Aghaei, M. (2015). Investigating the Effect of Direct Taxes on Income Distribution in Iran. *Journal of Parliament and Strategy*, 22 (84); 129- 156. (In Persian)

Roine, J., Vlachos, J., Waldenström, D. (2009). The Long-run Determinants of Inequality: What Can We Learn from Top Income Data? *Journal of Public Eco Economics*, 93 (7); 974 – 988.

Samadi, S., and Zahed Mehr, A., and Faramarzi, A. (2008). Investigating the Effect of Government Fiscal Policies on Income Distribution and Economic Growth in Iran. *Quarterly Journal of Business Research*, 13 (49), 99-119. (In Persian)

Sameti, M and Shahchera, M. (2003). Appropriate Orientation of current and Development Government Expenditures to Achieve Optimal Economic Growth. *Iran Economic Research*, 5(55); 161-187. (In Persian)

Seifipour, R., Rezaei, M. Q. (2011). Investigating the Factors Affecting Income Distribution in Iran's Economy with Emphasis on Taxes *Tax Research Journal*, 19 (10); 121–142. (In Persian)

Tanzi, V., and Schuknecht, I. (1997). Reconsidering the Fiscal Role of Government, the International Experience. *American Economic Review*, 87 (2); 164 –168.

Torres, C., Mellbye, K., Brys, B. (2012). *Trends in Personal Income Tax and Employee Social Security Contribution Schedules*. OECD Taxation Working Papers, Paris, France, Paper 12.

Weil, Gordon. (1992). Cyclical and Secular Influences on the Size Distribution of Income in the U.S (1959-1989). *Applied Economics*. Vol. 24; 169-173.

Yoshino, Osamu. (1993). Size Distribution of Workers, Household Income and Macroeconomic Activities in Japan: 1963- 88. *Review of Income and Wealth*. No. 39; 393 - 400.

Young, K., Davoodi, H., and Gupta, S. (2000). *Income Distribution and Tax and Government Spending Policies in Developing Countries*. IMF Working Paper, 100/G2 Washington.

Zeruki, S., Shahmiri Shurmasti, M. (2012). Estimating the Poverty Line in Mazandaran Province during Iran's Socio-Economic Development Planning. *Business Research Quarterly*, 64; 223-245. (In Persian)

